

ولایت فقیه

چنانکه قبلاً گفته شد، مکتب «ولایت فقیه»، بر مبنای بررسی‌های محقق برجسته آلمانی آغاز قرن حاضر، J. Wellhausen، ریشه اسلامی ندارد، بلکه یک مکتب مذهبی و سیاسی یهودی است که به صورت پیغمبران پادشاه یا پادشاهان پیغمبر در تورات شکل گرفته و از آنجا به صورت کلی به اسلام منتقل شده است و به خصوص در جهان تشیع با هدف‌های حکومتی روحانیت شیعه تطبیق داده شده است.^۱

این واقعیت که کشوری چون ایران، که تقریباً همه مورخان آن را بنیان‌گذار نخستین سیستم واقعی حکومتی در تاریخ جهان دانسته اند، کشوری که هگل از آن به عنوان اولین حکومت تاریخ‌ساز جهان و ناپلئون به عنوان سرمشق همه امپراتوری‌های بزرگ تاریخ و توین‌بی به عنوان اولین کشوری که اصل آزادی مذهب و عقیده را وارد حکومت کرد نام می‌برد، در سال‌های پایانی قرن که در آن جهان بشری در راه مبارزه با فاشیسم و ناسیونال سوسیالیسم و کمونیسم صد میلیون نفر قربانی داد، و هم اکنون سراسر این جهان در راه استقرار نظامی دموکراتیک گام برمی‌دارد که سازمان ملل متحد و منشور جهانی حقوق بشر نمایندگان آن در سطح بین‌المللی هستند، با سیستم حکومتی منحصر به فردی در روی زمین اداره شود که در آن همه افراد جامعه به صورت صغیران شرعی تحت قیمومت یک ولی فقیه قرار داشته باشند و قوانینی به نام قوانین ثابت و تغییرناپذیر الهی بر آنان تحمیل شده باشد که در دنیای متمدن امروز مطلقاً قابل اجرا و شایسته اجرا نیستند، اگر بزرگ‌ترین

۱- به شرح مفصل در سرآغاز مراجعه شود.

تراژدی تاریخ سه هزار ساله ایران نباشد مسلماً یکی از بزرگ‌ترین این تراژدی‌ها است. رژیم‌ها به نام ولایت فقیه که به استثنای کشور ذره‌بینی واتیکان تنها رژیم حکومتی به رسمیت شناخته شده جهان امروز است که آخوندان مستقیماً بر آن حکومت می‌کنند و همه دستگاه‌های اجرائیه و مقننه و قضائیه آن به طور درست در اختیار آنان قرار دارد، به همان اندازه که از دیدگاه موازین حقوقی و اجتماعی جهان حاضر ما یک رژیم واپس‌گرای قرون وسطائی است، از دیدگاه اصالت مذهبی نیز یکی از نااصلی‌ترین رژیم‌های مذهبی است که تا کنون تاریخ جهان به خود دیده است، و از این نظر اعتباری بیش از سیستم مذهبی مورمون‌ها یا گواهان یهوه در جهان مسیحی ندارد.

اساس ایدئولوژیک ولایت فقیه بر این متکی است که دنیای اسلام پس از درگذشت بنیان‌گذار آن می‌باید شرعاً به دست خاندان مستقیم او یعنی امامان شیعه اداره شده باشد، و چون این سلسله امامان در قرن چهارم هجری با غیبت کبرای امام دوازدهم قطع شد، این امام پیش از غیبت خود بوجوب «توقعی» به راویان حدیث خود وکالت داد که در تمام دوران این غیبت «حجت وی باشند بر مسلمین، چنانکه خود او حجت خدا بر آنان است». در فاصله قرون چهارم و دهم هجری، روحانیت شیعه که هنوز نفوذ سیاسی نداشت از این «ولایت» فقط به صورت حقی که رعایت نشده است سخن می‌گفت، ولی در دوران صفوی که تشیع اثنی‌عشری آئین رسمی کشور شناخته شد این توافق میان سلطنت و روحانیت برقرار شد که فقها به عنوان جانشینان برحق امام غایب حق خود را در امر حکومت به پادشاهان این سلسله تفویض کنند. در عصر قاجار نیز این سنت عملاً برقرار ماند و حتی قانون اساسی مشروطیت ایران دارای متممی شد که به موجب آن تا ظهور حضرت صاحب الامر علمای دین این قانون

اساسی را در نظارت مستقیم خویش داشتند. این موضوع پس از فترت بیست ساله عصر رضا شاه، دوباره در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم مطرح شد، هرچند که به عقیده برخی از مفسران معاصر، تقارن این امر با طرح معروف کمر بند سبز از جانب جهان غرب و با برنامه‌های نفتی بریتیش پترولیوم امری به کلی اتفاقی بوده است. به هر حال، حوادث به صورتی جریان یافت که با پایان سلطنت دومین پادشاه سلسله پهلوی، برای نخستین بار در تاریخ هزار و چهار صد ساله اسلامی ایران آخوندهای شیعه مستقیماً حکومت را در دست گرفتند و تشکیل «اولین حکومت الله در روی زمین» را اعلام کردند.

این حکومت «ولایت فقیه» شاید واقعاً اولین حکومت خدا در روی زمین نبود، ولی مسلماً اولین حکومتی بود که در آن خدا تا بدین حد از جانب گروه محدودی از بندگان خود مورد بهره‌کشی قرار گرفت. ارزیابی کوتاهی که در صفحات آینده خواهید خواند تنها به همین ویژگی این «حکومت الهی» مربوط است، زیرا ارزیابی جنبه‌های سیاسی یا اقتصادی یا اجتماعی آن نه کار صفحات محدود این کتاب است، نه با توجه به گزارش‌های فراوانی که منظم‌اً در این راستا در مطبوعات فارسی و در رسانه‌های گروهی بین‌المللی منتشر شده است و می‌شود ضرورتی خاص دارد.

برداشت‌های عقیدتی مکتب ولایت فقیه از همان آغاز بر هیچ واقعیت پذیرفته شده‌ای متکی نبوده است، حتی برداشت زیربنائی آن که به اصل وجود امام دوازدهم مربوط می‌شود. امروزه بیش از نیمی از جمعیت شش میلیارد نفری جهان به سه مذهب معروف به «توحیدی» یعنی یهودیت و مسیحیت و اسلام تعلق دارند. از این عده دو میلیارد نفر مسیحی هستند، نزدیک به یک میلیارد و دویست میلیون نفر مسلمان، و پانزده میلیون نفر یهودی. وجود

شخصیتی به نام موسی، علی‌رغم تردیدهایی که در این باره وجود دارد علی‌الاصول مورد قبول همه آنهاست، و وجود پیامبری به نام عیسی مورد قبول همه آنها، به استثنای اقلیت بسیار کوچک یهودی است، و وجود پیامبری به نام محمد مورد قبول بخش ۱/۲۰۰ میلیون نفری مسلمان است. درین بخش مسلمان نیز، وجود اصولی یازده امام اول شیعه مورد تصدیق عمومی است، هرچند که مقام امامت آنها مورد قبول نه دهم آنان. یعنی بیش از یک میلیارد نفر بخش سنی این جهان اسلامی نیست. ولی نه تنها اسطوره امامی غایب مطلقاً مورد قبول هیچ یک از این عده نیست، بلکه اساساً وجود خارجی چنین کسی مورد انکار آنهاست، زیرا که هیچ مدرک قابل قبولی بر آن وجود ندارد و از هزار و صد سال پیش نیز وجود نداشته است، و هر چه در این باره گفته یا نوشته شده صرفاً از ناحیه خود روحانیت شیعه بوده است. هر حدیثی نیز که نقل شده توسط راویان شیعه نقل شده است. نه تنها در قرآن ذکری از مهدی موعود نشده، بلکه در هیچ اثر مذهبی خود دوران امامان یازده‌گانه شیعه نیز از چنین موضوعی صحبت نشده است، و در این مورد هر چه بدانان نسبت داده شده توسط محدثان شیعه قرن چهارم هجری به بعد نسبت داده شده است. راویان مسلمان، تا پیش از آن که اسطوره امامی به نام امام غایب طرح‌ریزی شود بر این اتفاق داشته‌اند که امام یازدهم پیش از آن که در جوانی درگذرد مردی عقیم بوده و امکان فرزند آوردن نداشته است، و اسطوره فرزندی که به علت عدم تأمین جانی هفتاد سال در غیبت صغرای خود از پشت پرده توسط کسانی به نام ابواب یا وکلا با شیعیان خویش مربوط بوده و بعد هم به غیبت کبری رفته است درست به همین دلیل ساخته شده است که جای او را در جهان تشیع خالی نمانده باشد، زیرا اصل بنیادی در این جهان تشیع این است که دنیا نمی‌تواند بدون وجود امام درگذردش باشد.

حتی در کتاب کافی، معتبرترین کتاب شیعه، که درست در همان زمان تألیف شده، تصریح شده است که تا شبی که مهدی موعود زاده شد اثری از بارداری در مادر ایرانی او، نرجس خاتون، دیده نشده بود. صدها حدیث «معتبر» «غیر معتبر» که در این باره در جهان تشیع نقل شده، و همه نقل قولها و تفسیرهایی که در کتب مختلف شیعه از قرآن و پیامبر و علی و دیگر ائمه به منظور تثبیت این اسطوره به عمل آمده — و هیچ کدام از آنها بر مدرکی واقعاً استوار متکی نیست — بی استثنا کار خود راویان شیعه است و مورد قبول روات جهانی تسنن یعنی اکثریت عظیم دنیای مسلمان نیست.

گفتگویی دیگر بر سر اصالت «توقیعی» است که امام دوازدهم در این باره به چهارمین «وکیل» خود علی بن حمد سمیری فرستاده و بدو خبر داده است که به زودی خواهد مرد و خود امام نیز به امر خداوند به غیبت کبری خواهد رفت، و در غیاب او «راویان حدیث» وی تا زمان ظهور مجدد وی مورد مراجعه شیعیان خواهند بود. چنین سند سرنوشت سازی با امضای امام عصر، حَقاً می بایست با قداستی نظیر قرآن حفظ شده باشد، و با این وجود این توقع نه در جائی ضبط شده، نه کسی آن را به چشم دیده و نه کسی مدعی دیدن آن شده است، و همه آنچه در طول بیش از هزار سال درباره آن گفته یا نوشته شده، تنها از دو کتاب حدیث شیعه مایه گرفته است که مدت ها بعد از «غیبت کبری» امام نوشته شده اند. گفتگوی سوم بر سر نحوه تعبیر «مراجعه به راویان احادیث» است، زیرا که از نظر بسیاری از محققان حتی به فرض صحت چنین نوشته ای این مراجعه به هیچ وجه معنی زمامداری سیاسی این راویان حدیث و حکومت آنها را بر ملت یا بر «امت» اسلامی نمی دهد، بلکه تنها این مفهوم را دارد که این شیعیان می باید در مورد مسائل و مشکلات مذهبی خود به این راویان احادیث مراجعه

کنند. نه تنها در گذشته، بلکه در همین دوران ولایت فقیه نیز فقهای صلاحیت‌دار متعددی در عین آن که به اقتضای «آیت الهی» خود بر صحت چنین توقیعی صحه گذاشته اند بر این نیز تأکید نهاده اند که چنین وکالتی فقط مسائل مذهبی را شامل می‌شود و حکومت سیاسی از آن مستفاد نمی‌شود. یکی از صریح‌ترین نظراتی که در این مورد ابراز شد، نظریه کاظم شریعتمداری بود که از نظر مرجعیت مذهبی در مقامی بالاتر از روح اله خمینی قرار داشت.

البته هیچ‌یک از این واقعیت‌ها مورد قبول خمینی نبود، زیرا نظر واقعی او را تأمین نمی‌کرد، آنچه وی از دوران طلبگی خود در قم به دنبال آن بود کسب قدرت بود، و در ضمیر آگاه و ناخودآگاه او همه مسائل و واقعیت‌های دینی در همین قدرت‌طلبی خلاصه می‌شد، و ارضای چنین خواستی طبعاً مستلزم تعبیری از «مراجعه به راویان حدیث» بود که حکومت سیاسی آنان را نیز شامل شود. بدین جهت همان کسی که در دوران طلبگی خود در مدرسه فیضیه قم در «کشف الاسرار» خویش تأکید کرده بود که «مجتهدین اصولاً خواهان ولایت و حکومت نیستند و حدودی که برای خود تعیین می‌کنند فقط فتوی و قضاوت و دخالت در حفظ مال صغیر و قاصر است، و بیرون از اینها هیچ اسمی از حکومت نیست و ابداً نامی از آن نمی‌برند»، به محض این که باد در جهت مخالف وزید، با قاطعیت نوشت: «معنی این که مردم در زمان غیبت امام در تمام امورشان رجوع کنند به راویان حدیث این است که اطاعت از آنها کنند، چه امام آنها را حجت خود کرده و جانشین خویش قرار داده است، و جانشین امام جانشین پیغمبر و حجت امام عصر در روی زمین است و خدا اطاعتش را واجب فرموده است». و هم او در جای دیگر نوشت: «اجرای تمام قوانین مربوط به حکومت به عهده فقها است، یعنی پاسداری از حدود و ثغور مسلمانان، و گرفتن خمس و زکوه و جزیه، و اجرای حدود و قصاص،

و حفظ مرزها و نظم شهرها و همه»، و باز نوشت: «فقهای اسلام حجت بر مردم هستند، همانطور که حضرت رسول حجت خدا بود. حجه الله کسی است که خداوند او را برای انجام امور مقرر فرموده است و فقها نیز از طرف امام حجت بر مردم هستند، یعنی همه امور و تمام کارهای مسلمین به آنان واگذار شده است». در مورد نحوه و مفهوم این واگذاری نیز، خود او مشخص کرد که: «وقتی که فرد لایقی که دارای دو خصلت علم به قانون و عدالت باشد به پا خیزد و تشکیل حکومت دهد، او همان ولایتی را که حضرت رسول اکرم در امر اداره جامعه داشت دارا است و بر همه مردم لازم است که از او اطاعت کنند». بعد اعلام کرد که «همه اینهایی که با ولایت فقیه مخالف اند اصولاً با خداوند تبارک و تعالی مخالف اند».

با این همه شرایط جهان مترقی قرن بیستم شرایط ایران صفوی قرن شانزدهم نبود تا چنین ادعائی بتواند آسان پذیرفته شود. بدین جهت در دوران صد روزه نوفل لوشاتو، کارگردانان تبلیغاتی فقیه اعظم — که بعداً یکی از آنها به دستور وی اعدام شد، و دیگری از مقام ریاست جمهوری به مقام جاسوس استعمار تنزل یافت و راه فرار از کشور در پیش گرفت، و سومی از مسند وزارت به زباله‌دان تاریخ فرستاده شده — بدو فهمانیدند که برای جلب افکار عمومی در داخل و به خصوص در خارج ایران می‌باید به صورت تاکتیکی راه عوض کند و در مصاحبه‌ها و گفتگوهای حضوری خود بر آن ضوابطی تکیه بگذارد که مورد قبول و علاقه جهان متمدن باشد و نه آنچه واقعاً مورد خواست خود اوست. بعدها ابوالحسن بنی صدر که «امام پیش از آن که مسلمانی او را انکار کند و او را خادم امریکا بداند وی را فرزند معنوی خود شمرده بود، در کتاب «خیانت به امید» خود نوشت: «پرسش‌های عموم خبرنگاران و روشنفکران در نوفل لوشاتو کلاً از ۱۹ مورد تجاوز نمی‌کرد، و قرار شد که پاسخ‌های آنها را

پیشاپیش آقایان یزدی، قطب‌زاده، احمد خمینی، موسوی خوئینی‌ها و خود من تهیه کنیم تا او در پاسخ خبرنگاران بر اساس آنها جواب بدهد. از نادانی‌های آقای خمینی نه تنها نگران نبودیم، بلکه گمان داشتیم که به دلیل همین نادانی‌ها ایشان بعداً در کارها دخالت نخواهند کرد، اما واقعیت به خلاف تصور ما از کار درآمد. و هم او، در جای دیگر همین کتاب، درباره کتاب «ولایت فقیه» خمینی نقل قول کرد که «ما در پاریس کتاب ولایت فقیه آقای خمینی را که مجموعه درس‌های او در نجف بود خواندیم و آن را بی‌محتوا یافتیم. آقای بهشتی نیز در آن زمان که هنوز کسی به عنوان سرنگونی رژیم شاه را نمی‌برد، مجموعه درس‌های ولایت فقیه را خوانده و آن را مایه بی‌آبرویی شمرده بود.»

و درست از همین هنگام بود که برنامه یک بام و دو هوایی ولایت فقیه بر پایه ضوابط سنتی مکتب ماکیاولیسم طراحی شد، و رژیمی که می‌بایست اولین حکومت الله در روی زمین باشد یکسره بر شالوده دروغ بنیاد نهاده شد، به طوری که احتمالاً در تمام تاریخ اسلام، با آن که هرگز دروغ و فریب کم نبوده است، در هیچ مقطع زمانی و هیچ مقطع مکانی، نمونه دیگری نمی‌توان یافت که در آن در مدت تنها بیست سال به مردم کشور اسلامی، و به همه جهان اسلام، و به همه جهانیان، و به تاریخ، این اندازه دروغ گفته باشه که در بیست سال ولایت فقیه گفته شد.



پیش از روزهای نوفل لوشاتو، روح الله خمینی در مقام حجت‌السلامی در قم در کشف الاسرار خود نوشت «فقها و مجتهدین هیچ وقت نه تنها با اساس سلطنت مخالفت نکردند،

بلکه بسیاری از علمای عالی مقام با سلاطین همراهی‌ها نیز کردند، و آنها که می‌گویند اسلام با سلطنت مخالف است نیت فتنه‌انگیزی دارند و می‌خواهند دولت را به آنها بدین کنند.» ولی همین شخص در مقام آیت الله کشف کرد که «سلطنت اصلی است که اسلام بر آن خط بطلان کشیده است و خداوند امر فرموده است که مردم به سلاطین کافر شوند، به همین جهت است که فقها و علما همیشه از سلاطین اعراض کردند.»

در نوفل لوشاتو، در هفده مورد مختلف تاکید کرد که در ایران اسلامی شخصاً هیچ نقشی را در اداره امور مملکت به عهده نخواهد گرفت و رئیس جمهور یا رهبر نخواهد شد و تنها به ایفای نقش ارشادی اکتفا خواهد کرد. ولی به محض بازگشت به ایران، هم بر مسند رهبری نشست، هم مقام ریاست جمهوری را تبدیل به یکی از ادارات تابعه دفتر رهبری کرد، هم کلاه خود فرماندهی کل قوا را بر سر گذاشت در نوفل لوشاتو سیزده بار تصریح کرد که در ایران اسلامی روحانیون خودشان هیچ یک از مناصب حکومتی را عهده‌دار نخواهند شد و نقش آن نیز مانند نقش خود او صرفاً نقشی ارشادی خواهد بود. ولی در ایران اسلامی او، عمامه‌داران کلیه مقامات بالای حکومتی: ریاست جمهوری، نخست وزیری، وزارت، سفارت، ریاست دیوان عالی کشور، استانداری، فرمانداری، اداره امور مقننه و قضائیه و رسانه‌های گروهی را در انحصار خود گرفتند، و رهبر عالی‌قدر انقلاب اعلام کرد که آنهایی که می‌گویند روحانیون نباید مصادر امور حکومتی باشند دشمنان خدا و رسول اند و می‌خواهند اسلام را از بین ببرند.

در نوفل لوشاتو بیست و یک بار قول داد که دولت اسلامی دولتی کاملاً دموکراتیک خواهد بود، همه نهادهای فشار و اختناق در آن از میان خواهد رفت، هر کس خواهد توانست

عقیده خودش را آزادانه بیان کند، مطبوعات و رادیو و تلویزیون در نشر همه واقعیات آزاد خواهند بود، تشکیل هر گونه احزاب و اجتماعات حتی احزاب کمونیستی مجاز خواهد بود، تمام اقلیت‌های مذهبی برای اجرای آداب دینی خود آزادی کامل خواهند داشت، دولت اسلامی تمام منطقاتها را با منطق جواب خواهد داد و تمام مسائل فقط به استناد متمم قانون اساسی مطرح خواهند شد، و برنامه سیاسی آن آزادی و دموکراسی حقیقی خواهد بود. ولی هم او، در همان نخستین ماه بازگشت خود به ایران، در همین باره گفت: «به اینهایی که از دموکراسی حرف می‌زنند گوش ندهید. اینها با اسلام مخالف اند. هر کس جمهوری بخواهد دشمن ما است، هر کس صحبت از جمهوری دموکراتیک بکند دشمن اسلام است. اینهایی که فریاد می‌زنند که باید دموکراسی باشد اینها مسیرشان غیر از ما است. مگر شما انقلاب کردید که مثل سویس بشوید؟ ما قلم‌های مسموم آنهایی را که صحبت ملی و دموکراتیک و اینها را می‌کنند می‌شکنیم. به این روشنفکران هشدار می‌دهم که اگر از فضولی دست بر ندارند سرکوب خواهید شد.»

در نوفل لوشاتو بارها تاکید کرد که: «در حکومت اسلامی ما از نظر حقوق انسانی تفاوتی میان زن و مرد نخواهد بود زن‌ها در جمهوری اسلامی در نوع پوشش خود، نوع تحصیلات خود، نوع فعالیت خود کاملاً آزاد خواهند بود، به همانطور که مردها آزادند»، و در «حکومت اسلامی» او زنان به صورت صیغه‌ها به درون چادر فرستاده شدند، و اعلام شد که از نظر شرعی زنان باید از تفکرهای سنتی در مورد حقوق زن و مرد پرهیز کنند، زیرا این امر به عهده روحانیون و آگاهان مذهبی است و نه خود آنها، و «گشودن مبحثی به نام حقوق زن یک پدیده غربی ناشی از یک بینش غیر توحیدی و نشانی از یک بیماری غرب زدگی است.»

و وقتی گفته آیت الله موسوی اردبیلی رئیس دیوان عالی کشور و بلندپایه ترین مرجع قضائی جمهوری در خطبه نماز جمعه که «وظیفه زن در اسلام این است که کنیز مرد باشد» مورد اعتراض خانم گوهر الشریعه دختر آیت اله شهید دستغیب شیرازی و نماینده مجلس شورای اسلامی قرار گرفت، مقام عالی قضائی جواب داد که آنچه گفته است دقیقاً قانون اسلام است و جای عذرخواهی ندارد!

در نوفل لوشاتو، مدعی شد که فقط مطالبه حقوق اولیه بشر را در ایران دارد و چیزی به جز اجرای دقیق بیانیه حقوق بشر نمی خواهد، ولی هم او در همان نخستین روزهای بازگشت، در فیضیه قم حقوق بشر را ساخته و پرداخته استکبار دانست و ادعا کرد که همه اینهایی که صحبت از حقوق بشر می کنند عمال استعمال هستند.

در نوفل لوشاتو قول داد که در حکومت اسلامی هر فردی در دادن یا ندادن رای آزاد خواهد بود و رای او هر چه باشد محترم شمرده خواهد شد. ولی هم او در فردای رفراندوم فروردین ۱۳۵۸ اخطار کرد که ما همه اینهایی را که به جمهوری اسلامی رای ندادند یا انتخابات را تحریم کردند منافق می دانیم و طوری سرکوبشان می کنیم که از این جرثومه های فساد اثری باقی نماند. در نوفل لوشاتو تعهد کرد که در ایران اسلامی حقوق هر متهمی در جریان دادرسی به طور کامل رعایت خواهد شد و امکانات قانونی از هر جهت برای او فراهم خواهد بود. ولی در تهران همین مدافع عدالت فتوا داد که «اینهایی که در بازداشت هستند (مقامات عالی رتبه رژیم پیشین) متهم نیستند بلکه مجرم اند. باید فقط هویتشان را ثابت کرد و بعد همه آنها را کشت. اصلاً احتیاجی به محاکمه آنها نیست و هیچ گونه ترحمی هم درباره آنها مورد ندارد. ما معتقدیم که مجرم اصولاً محاکمه ندارد و باید او را کشت.»

در همان روزهایی که «آیت اله نوفل لوشاتو» به طور پیگیر روزنامه‌ها و رادیوها و تلویزیون‌های جهان درباره تعهد صادقانه خود به رعایت دموکراسی و آزادی و عدالت و حقوق بشر قول شرف می‌داد، بسیاری از بزرگواران روشنفکر و واقع‌بین کشورهای صاحب این تلویزیون‌ها و رادیوها و روزنامه‌ها به صدها میلیون مردم این کشورها با همین اطمینان قول شرف می‌دادند که در صحت گفته‌های آیت الله تردیدی نمی‌باید کرد.

آندریو یانگ، رئیس هیئت نمایندگی آمریکا در سازمان ملل متحد و نماینده شخصی پرزیدنت کارتر، اطمینان می‌داد که:

«نهضت خمینی تحت تاثیر مستقیم آموزشی آمریکا به وجود آمده است و از آن نیز الهام می‌گیرد. چیزی که می‌توانم با اطمینان بگویم این است که آرمان‌های انقلاب ایران همان آرمان‌های نهضت‌های جهانی حقوق بشر است. وقتی که این انقلاب جا بیفتد همه جهانیان در خواهند یافت که خمینی یکی از قدیسان عصر ما بوده است.»

و ریچارد فالک، استاد دانشگاه و کارشناس برجسته مسائل خاورمیانه و جهان اسلامی، در روزنامه نیویورک تایمز می‌نوشت: «بسیارند کسانی که از این انقلاب به عنوان زیباترین تاریخ لحظه اسلام نام می‌برند، زیرا این انقلابی است که توانسته است سرمشق تازه‌ای را از یک انقلاب صلح‌جویانه و بی‌خون‌ریزی ارائه کند و در آینده نیز مسلماً خواهد توانست نمونه‌ای از یک حکومت کاملاً انسانی، که خود ما هم بدان احتیاج مبرم داریم، به کشورهای جهان سوم عرضه دارد.»

و ریچارد کاتم استاد دیگر دانشگاه و مشاور ممتاز وزارت امور خارجه آمریکا، با قاطعیت

می‌گفت: «می‌توانم اطمینان بدهم که آیت اله خمینی به هیچ وجه خواستار حکومت نیست، و به محض مراجعت به ایران به حجره درس خودش باز خواهد گشت».

و ویلیام سالیوان، سفیر ایالات متحده در ایران و مسئول مستقیم بسیاری از اشتباهات فاجعه‌انگیز سیاست خاورمیانه‌ای این کشور، به دولت خود گزارش می‌داد که «آیت اله خمینی ایفای نقشی را همانند نقش گاندی به عهده خواهد گرفت و برقراری جمهوری اسلامی منجر به تشکیل رژیم با گرایش بسیار قوی غرب‌گرایانه خواهد شد.»

و در همان گرم گرم، بانوی جدید الاسلام انگلیسی، فاطمه خانم نیز، در مصاحبه‌ای پرسر و صدا با مجله اسلامی زن روز جای تردیدی باقی نمی‌گذاشت که: «امام خمینی اصلاً یک معجزه است. رهبری مانند او در تمام تاریخ نبوده است و فکر نمی‌کنم که بعد از این هم پیدا شود.» در اوایل قرن ما، **William Yeats** شاعر نامی ایرلندی و برنده جایزه ادبی نوبل سال ۱۹۲۳، نوشته بود: «وقتی که روشنفکران چیره‌دست کارشان را به خوبی انجام داده باشند، یعنی توانسته باشند بهترین مردمان جامعه خویش را از باورهای دیرینه خود جدا کنند و دل‌های بدترین آنها را از کینه و نفرت بیا کنند. مطمئن باشید که وحی جدیدی در آستانه نزول است و چیزی به ظهور یک مسیح تازه باقی نمانده است.» و در همین سال‌های خود ما نیز **Regis Debray** متفکر چپ‌گرای فرانسوی کمابیش در همین زمینه در ماهنامه معروف لوموند دیپلوماتیک نوشت: «درس‌های اخلاقی که بسیاری از بزرگان جهان ما در ایفای رسالتی پیامبرگونه به مردم جهان سوم می‌دهند شباهت به گل‌هایی دارد که در گورستان‌ها می‌رویند، زیرا به هر حال وجدان مسیحی اقتضا دارد که پیش از اعدام محکومین به مرگ کشیشی برای آنها موعظه کند.»

هم صداقت اسلامی یک «انقلاب صلح‌جویانه و بی‌خون‌ریزی» که می‌بایست نمایانگر زیباترین لحظات تاریخ اسلام باشد، و هم روش گاندی‌وار رهبر این انقلاب، درست در همان روزها در خیابان‌ها و میدان‌های پایتخت و شهرستان‌های ایران به نمایش گذاشته شد. گزارش مبسوطی از آن را در کتاب «تاکتیک‌ها و تکنیک‌های انقلاب» نوشته محسن رضائی فرمانده سپاه پاسداران می‌توان خواند: «... استفاده از تکنیک رنگ کردن لباس‌های افراد معین با جوهر قرمز یا خون گوسفند به منظور ایجاد جنون خون که در تحریک اجتماعات اثری معجزه‌آسا دارد، به کار گماشتن شیون‌کنان حرفه‌ای زن و مرد در قبرستان‌ها برای جلب توجه وسائل ارتباط جمعی یعنی خبرنگاران مطبوعات خارجی و رادیوها و تلویزیون‌ها و خبرگزاری‌ها که می‌باید به تعداد هر چه بیشتر و به دفعاتی هر چه زیادتر به این قبرستان‌ها آورده شوند، و به وجود آوردن این احساس که اختناق دولتی بسیار شدید و شمار قربانیان آن بسیار زیاد بوده است، استفاده وسیع از تکنیک «تابوت» از راه ترتیب دادن مراسم ساختگی تشییع جنازه شهدا، جا دادن یک یا چند آخوند و صفوف مقدم تظاهرات برای نشان دادن نقش رهبری روحانیت در انقلاب ...»

کارگردان این انقلاب «اسلامی» که با آن که به سربازی هم نرفته بود بعد از پیروزی انقلاب مقام سرلشگری یافت، نتیجه‌گیری کرده است که «این شیوه‌هایی که ما در انقلاب ایران به کار گرفتیم به طوری نتایج رضایت‌بخش به بار آورد که می‌باید در آینده سرمشق سایر انقلابات کشورهای اسلامی و حتی در تمام دنیا قرار گیرد».

یکی از فجیع‌ترین جنایات همه تاریخ انقلاب‌ها و مبارزات سیاسی جهان، در همین راستا و با همین طرز فکر، در گرماگرم نخستین فعالیت‌های انقلابی در تابستان سال ۱۳۵۷ به

وقوع پیوست، و آن ماجرای حریق سینما رکس آبادان بود که در آن بیشتر از چهارصد زن و مرد و کودک در سالن این سینما زنده زنده در آتش سوختند، زیرا درهای سینما طبق نقشه قبلی بسته شده و از بیرون قفل شده بود و سیم‌های تلفن نیز از خارج قطع شده بود.

دستگاه‌های تبلیغاتی پیامبر نوفل لوشاتو در داخل کشور، با پول‌های بی‌حساب که از بازاریان و از دیگر مراجع مختلف داخلی و خارجی در اختیار داشتند از امام حاضر رونوشتی از امام غایب ساخته بودند. چند روز پیش از آن که خمینی با پرواز مخصوص هواپیمای افرانس به ایران بازگردد، روزنامه جنبش، جارچی انقلاب، در صفحه اول خود نوشت:

«امام می‌آید. با صدای نوح، با طیلسان ابراهیم، با عصای موسی، با هیأت عیسی، با کتاب محمد، و دشت‌های سرخ شقایق را می‌پیماید، و خطبه رهائی انسان را فریاد می‌کند. وقتی که امام بیاید، دیگر کسی دروغ نمی‌گوید، دیگر کسی به خانه خود قفل هم نمی‌زند، دیگر کسی به باج‌گزاران باجی نمی‌دهد، مردم برادر هم می‌شوند و نان شادی‌شان را با یکدیگر به عدل و صداقت تقسیم می‌کنند. دیگر صفی در کار نخواهد بود: صف‌های نان و گوشت، صف‌های نفت و بنزین، صف‌های مالیات، صف‌های نام‌نویسی برای استعمار، و صبح بیداری و بهار آزادی لبخند می‌زند. باید امام بیاید تا حق به جای خود بنشیند و باطل و جنایت و نفرت در روزگار نماند. این را من از کلام خدا می‌گویم، در سوره مبارک اسری.»

صاحب طیلسان و عصا و کتاب، خود در همان هفته‌های اول بازگشت از همه مستضعفان چشم به راه فرستاد که: «فقط به این دلخوش نباشید که ما برایتان مسکن می‌سازیم، آب و برق را برای طبقه مستمند مجانی می‌کنیم، اتوبوس را برای طبقه مستمند مجانی کنیم. البته همه اینها را می‌کنیم، اما دلخوش به همین مقدار نباشید. ما همانطور که دنیایتان را آباد

می‌کنیم آخرت‌تان را هم آباد می‌کنیم.» و اندکی بعد از آن، به مناسبت آغاز سال نو، اعلامیه داد که «به زودی همه مردم ایران صاحب خانه و مسکن شخصی خواهند داشت».

البته روزها و هفته‌ها و ماه‌ها گذشت، و نه مستضعفی صاحب مسکن شد، نه آب و برقی مجانی شد، نه نفتی به رایگان به کسی تحویل داده شد، نه اتوبوسی برای طبقه مستمند مجانی شد. در عوض هم «صف‌های نان و گوشت» و هم «صف‌های نفت و بنزین» طولانی‌تر شد، و نه تنها بهای خانه و نقلیه و پوشاک، بلکه بهای ضروریات روزمره زندگی در مقیاس نجومی افزایش یافت. و وقتی که کارها به استخوان رسید. همین مستضعفین از همین امام شنیدند که: «هی می‌گوئید گرانی است. هی می‌گوئید کمبود است. هست که هست. بیائیم نوامیس خودمان را، اسلام خودمان را، به خطر بیاندازیم که گوشت گران است و میوه گران است و مردم نازاضی هستند؟ بیائیم و همه زحمت‌های انبیاء علیه السلام را به باد فنا بدهیم؟ چرا آدم نمی‌شوید؟» و در پیام سالگرد چهارمین سال جمهوری اسلامی، این هشدار را دریافت داشتند که: «خداوند تعالی عنایات خاصه غیبیه خودش را بر شما ارزانی فرموده. اگر از وضعی که الان دارید شکرگزار نباشید خوف آن را دارم که خداوند قهار بر شما غضب فرماید و خدای نخواستہ تر و خشک را با هم بسوزاند و راه گریزی هم برایتان نباشد».

.....

سریال تکراری وعده و دروغ، در دوران پس از نوفل لوشاتو نیز با همان آهنگ پیشین ادامه یافت. در دوازدهم فروردین ماه ۱۳۵۸، پس از فراندوم عجیب و غریبی که در آن برای نخستین بار در جهان از مردم خواسته شده بود به رژیم رای بدهند که درباره مشخصات و مرام‌نامه و هدف‌های آن هیچ‌گونه اطلاعی بدانان داده نشده بود، رهبر انقلاب در پیام رادیوی

خود از ملت خواست که «اکنون با فرستادن طبقه فاضله و امنای خود به مجلس موسسان، قانون اساسی جمهوری اسلامی را به تصویب برسانید که این وظیفه شرعی است»، ولی همین رهبر، در آستانه تشکیل مجلس موسسان دبه در آورد و مجلس ساختگی به نام خبرگان را که صرفاً از عمامه‌داران دست‌چین شده خود او تشکیل شده بود جانشین آن کرد و این بار رای دادن به این یکی را فریضه شرعی دانست و به عنوان محکم‌کاری در مجلس معارفه با نمایندگان همین مجلس خبرگان، هشدار داد که: «کسانی که به خیال خودشان روشنفکر هستند و مجلس موسسان می‌خواهند و با مجلس خبرگان موافق نیستند اساساً با اسلام مخالف اند و ما با آنها به همین صورت عمل خواهیم کرد».

در پیام رادیویی سالروز پیروزی انقلاب، اعلام کرد که باید به هر قیمت شده باشد انقلاب خودمان را به همه ممالک اسلامی صادر کنیم، ولی هم او تنها یک سال در پیام رادیویی دیگری اطمینان داد که ما قصد صدور انقلاب خود را نداریم و این شایعه‌ای است که دشمنان ما پراکنده اند.

در منشوری هشت ماده‌ای در تابستان سال ۱۳۶۱ فتوا داد که کسی حق ندارد بر دیگران جاسوسی کند، زیرا قرآن می‌فرماید که بعضی از اهل ایمان بر بعضی دیگر جاسوسی نکنند، ولی هم او در پائیز همان سال به «دانش‌آموزان عزیز» پیام فرستاد که معلمین خود را زیر نظر بگیرند و انحرافات آنها را محرمانه به مسئولان امنیتی گزارش دهند، و از معلمان خود نیز خواست که کارهای مشکوک شاگردان خود و اولیای آنها را به همین مسئولان گزارش کنند.

در پیام رادیویی دومین سالگرد انقلاب گفت: «حق رای دادن برای همه آحاد و افراد

جمهوری اسلامی وجود دارد. چرا باید نظامیان از حق دخالت در تعیین سرنوشت خودشان ممنوع باشند؟ اینها از دوره طاغوت است»، ولی هم او تنها دو سال بعد در مراسم سالروز تولد امام هشتم اظهار داشت: «برای نظامی‌ها جایز نیست که وارد بشوند در سیاست. اون طرفدار یکی، اون طرفدار یکی دیگر. اصلاً به شما چه ربطی دارد که در مجلس چه می‌گذرد؟ انتخابات به ارتش چه مربوط است؟ به سپاه پاسداران چه مربوط است؟ برای هیچ‌کدام جایز نیست این.»

در زمان حجت الاسلامی خود در قم به «حضور مبارک اعلیحضرت همایونی» تلگراف کرده بود که بقراط مسموم دولت در صدد است در انجمن‌های ایالتی و ولایتی به زن‌ها حق رأی بدهد و این برخلاف شرع مبین و موجب نگرانی علما و عامه مسلمین است، و در نوروز سال ۱۳۴۲ به نام روحانیت قم اعلامیه داد که «دستگاه حاکمه ایران به احکام مقدسه اسلام و قرآن تجاوز کرده و می‌خواهد تساوی حقوق زن و مرد را تصویب کند.» ولی هم او، در مقام ولایت فقیه از زنان عضو کمیته‌های اسلامی خواست که با رفتن خودشان بر سر صندوق‌های انتخابات و دادن آراء هر چه بیشتر وظیفه اسلامی خودشان را انجام دهند تا توطئه‌های دشمنان اسلامی را خنثی کنند.

در همان زمان حجه الاسلامی خود، در کشف الاسرار نوشته بود: «سنيان خود را در محکمه عدل و انصاف و شرافت و انسانیت محکوم کرده اند و عمر بن الخطاب یا وه سرائی بود که تا قیامت نمونه کفر و زندقه است»، ولی هم او بعداً در مقام ولی فقیه جمهوری اسلامی فتوی داد که «آنها که میان شیعه و سنی اختلاف می‌اندازند نوکران استعمارند و مأموریت دارند تا نگذارند اتحاد بین تشیع و تسنن صورت بگیرد».

اندکی بعد از این اظهار نظر، معمر قذافی رئیس جمهوری جنجالی «جماهیری» لیبی که خودش داعیه رهبری اسلامی دارد، در مصاحبه‌ای با نشریه کویتی «القبس» گفت:

«این موضوع سنی‌گری و شیعه‌گری بعد از نازل شدن قرآن به وجود آمده است و هیچ ربطی با خود مذهب ندارد. اگر تسنن سنت پیغمبر است پس همه مسلمانان باید سنی باشند. این مسئله شیعه‌گری افسانه‌ای است که با علی بن ابی‌طالب پایان یافت و هر چه مربوط به بعد از آن است افسانه است. اگر رهبران ایران بگویند که انقلاب آنها انقلاب شیعه است، در آن صورت این فقط یک جریان فرقه‌ای است، یک انقلاب نیست. از نظر من فرقه‌گرائی شیعه و فاشیسم و صهیونیسم در خطی واحد قرار دارند. مسئله ولایت فقیه هم از همین جعلیاتی است که در اسلام صحبتی از آن نشده است.» و ولی فقیه این گفته کفرآمیز را شنید و آن را به روی خود نیاورد، زیرا معمر قذافی در مورد موضع‌گیری‌های سیاسی در جبهه او قرار داشت و مصلحت سیاسی بر منطق «امر به معروف و نهی از منکر» می‌چربید.

در دو مقام بلندپایه، یک رئیس جمهوری و یک نخست وزیر، که هر دو از جانب رهبر انقلاب به عنوان مردانی مومن و خدمت‌گزار اسلام به سمت‌های خود منصوب شده بودند شانس معمر قذافی را نداشتند.

در هنگام انتصاب مهدی بازرگان به نخست وزیر، وی در فرمان خود نوشت که «چون جناب آقای مهندس مهدی بازرگان مردی است فاضل و متین و متدین، ایشان را به واسطه ولایتی که از طرف شارع مقدس دارم به ریاست دولت معرفی می‌کنم و بر ملت واجب می‌دانم که از او اتباع کند، زیرا مخالفت با او مخالفت با شرع اسلام است و مخالفت با اسلام قیام بر ضد خدا است»، و تنها یک سال بعد، درباره همین مردی که خودش مخالفت با او را قیام بر

ضد خدا دانسته بود گفت: این آدم اصلاً صلاحیت حکومت نداشت و افکار انحرافی داشت و مصلحت شرع اقتضا می‌کرد که از کار برکنار شود. و در هنگام ریاست جمهوری ابوالحسن بنی‌صدر، در پیام نوروزی خود تأکید کرد که «آقای بنی‌صدر مسلمان است، مومن است، خدمت‌گزار است، و هرکس در هر مقامی شرعاً باید انسان را تأیید کند. مخالفت با ایشان کار اشخاصی است که تعهد به اسلام ندارند»، و هم او، چند ماه بعد در پیامی دیگر گفت: «این آدم از اول ادعا می‌کرد که مسلمان هستم ولی من هم از اول می‌دانستم که دروغ می‌گوید. بعد هم گفت مخالف امریکا هستم ولی خودش عامل امریکا بود. این دولت‌های بزرگ از اولی که نقشه استعمار را همه جا کشیدند هر جا مأمورینی دارند».

در تمام حکومت خود، این ولی فقیه به همان آسانی که چهره عوض کرد، فتاوی شداد و غلاظی را نیز که قبلاً همه آنها از جانب خود او ضوابط تغییرناپذیر شرعی اعلام شده بود در هر مورد که ممکن بود پافشاری در اجرای آنها محظوری برای حکومت او به وجود آورد یا باعث دردسری شود به آسانی نادیده گرفت یا عوض کرد.

در سال‌ها پیش از «ولایت»، در توضیح المسائل خویش قانون حمایت خانواده را که در رژیم سلطنتی وضع شده بود شدیداً نفی کرده و درباره آن نوشته بود: «این قانون برخلاف احکام اسلام است و زنانی که به حکم این قانون طلاق داده می‌شوند طلاق آنها باطل است و آنها کماکان زن‌های شوهرداری هستند که اگر شوهر کنند زناکارند، و کسی هم که دانسته آنها را بگیرد زناکار و مستحق حد شرعی است، و اولادهای آنها اولاد غیر شرعی هستند و ارث نمی‌برند، و احکام اولاد زنا بر آنها جاری است»، ولی در دوران ولایت فقیه، در مواجهه با شرایط و نیازهای یک جامعه قرن بیستمی، این حکم شرعی با چند تغییر کوچک تبدیل به

همان قانون پیشین حمایت خانواده‌ای شد که برخلاف احکام اسلام بود.

همین ولی فقیه در آغاز جمهوری اسلامی اعلام شرعی کرد که «از مهم‌ترین چیزهایی که مغز جوان‌ها را خراب می‌کند و آنها را به فساد و هرزگی می‌کشاند موسیقی است. اگر بخواهید مملکت شما مستقل باشد باید موسیقی را کنار بگذارید و آن را از رادیو و تلویزیون به کلی حذف کنید. موسیقی خیانت است به مملکت». و علی‌رغم این فتوای قاطع، با گذشت زمان هم آواز و موسیقی در رادیوها و تلویزیون‌ها دوباره برقرار شد، هم کنسرواتوار موسیقی دوباره به کار پرداخت، هم گروه‌های خواننده متعددی از جانب جمهوری اسلامی برای اجرای برنامه‌های موسیقی به کشورهای دیگر فرستاده شدند.

خوردن خاویار و خرید و فروش آن در همان نخستین روزهای جمهوری اسلامی ممنوع شد، زیرا ماهی خاویار فلس نداشت و طبق قوانین «یهودی - و اسلامی» این ماهی حرام بود، ولی وقتی که به ولی فقیه گزارش داده شد که از این بابت زیان سنگینی به ارزهای وارداتی وارد آمده است، چند تن از علمای عظام فلس مختصری در آن یافتند که به رفع حرمت از آن انجامید.

تغییر ساعت زمستانی و تابستانی که قبلاً از جانب وی غیر شرعی شناخته شده بود، در دوران ولایت فقیه او به صورت امری شرعی و بلا اشکال پذیرفته شد، همچنانکه در زمینه فرهنگی اشکالی دیده نشد که برای بزرگ‌داشت همان فردوسی که در روزهای اول جمهوری اسلامی طرفدار مجوسان و شاهنامه او کتاب ننگ و دروغ دانسته شده بود کنگره‌ای بین المللی در تهران ترتیب داده شود، یا ستون‌های همان تخت جمشید که حجه الاسلام شیخ صادق خلخالی کمر به ویران کردن آن بسته بود آرم نشریات جهانگردی جمهوری اسلامی

قرار گیرد، و حتی تازه‌ترین اوراق تبلیغاتی این سازمان توریست‌های بیگانه را به دیدار «ایران، سرزمین پادشاهان و شاعران و گل‌های سرخ» دعوت کنند.

با آن که در اسلام کشیدن تصویر از صورت انسان منع شده است، و با آن که علامه مجلسی در احادیث معتبره از حضرت رسول اکرم روایت کرده است که جبرئیل گفته است ما گروه ملائکه داخل خانه‌ای نمی‌شویم که در آن سگ باشد یا تصویری بر دیوار باشد یا ظرفی باشد که در آن بول کنند، و از حضرت امام موسی کاظم نقل شده است که «نماز مکن در خانه‌ای که تصویری در آن باشد، و اگر چاره‌ای نداشتی پس اول سر آن تصویر را قطع کن یا چشمش را کور کن و بعد نماز بکن»، وزارت ارشاد اسلامی ولایت فقیه ترسیم شمایل امام حسین را با تعیین جایزه نقدی رسماً به مسابقه گذاشت و از روی تصویر برنده مسابقه هزاران نسخه چاپ و توزیع کرد تا در خانه‌ها به دیوار نصب شود، و برنده این مسابقه همان هنرمند معروفی بود که در طول سال‌ها متخصص ترسیم مینیاتورهای ساقی و شراب و رباعیات خیام شناخته شده بود.

در اینجا طبعاً فرصت نقل همه نمونه‌های این تغییر جهت‌های اسلامی نیست، ولی مجموعی از آنها را در دو هزار صفحه کتاب مجموعه بیانات امام خمینی از سال ۱۳۴۰ تا ۱۳۶۷ که با عنوان «کوثر» توسط موسسه تنظیم آثار امام خمینی در قم گردآوری و از طرف وزارت فرهنگ و آموزش عالی جمهوری اسلامی در تهران به چاپ رسیده است می‌توان یافت.

در مکتب ولایت فقیه، ملاک انتخاب ولی فقیه این است که اعلم و افقه باشد، هرچند که معلم نیست فقیه‌ی که عالم‌تر از دیگران است برای رهبری سیاسی مملکت نیز صلاحیتی

بیش از دیگران داشته باشد، و هرچند که در دوران بیست ساله جمهوری ولایت فقیه، هیچ‌یک از این دو نفری که این مقام را بر عهده داشته اند نه عالم‌تر و نه صالح‌تر از دیگران بوده‌اند. ولی آنچه مهم‌تر است این است که در قاموس این کتاب، «علم» اصولاً آن معنی را که در جهان حاضر از این کلمه مفهوم می‌شود ندارد، بلکه آن مفهومی را دارد که در احادیث معتبره از حضرت امام جعفر صادق روایت شده است و قبلاً درباره آن در همین کتاب توضیح لازم داده شده.^۱

اطلاعات تاریخی و جغرافیائی این فقیه اعلم در این حد بود که «دو هزار سال امریکا ما را استعمار کرده است» (در دیدار با دانشجویان خط امام پس از گروگانگیری در سفارت امریکا) و اطلاعات فلسفی او در این حد که «سقراط فیلسوف عظیم‌الشان الهی در غاری به اعتزال پرداخت و مردم را از شرک به خدا نهی کرد، و افلاطون که معروف به توحید است از اساتید بزرگ الهیات بود، و فیثاغورث حکیم حکمت را از حضرت سلیمان نبی فرا گرفت، و انبذ قلس فیلسوف بزرگ حکمت را از داود نبی اخذ کرد، و ارسطاطالیس بن نیکوماخوس و اسکندر ذوالقرنین از زمره دیگر حکما و فلاسفه بزرگ الهی بودند». و اطلاعات ریاضی او در این حد که: «شما یاوه‌گویان با زندگی معنوی و سعادت اجتماعی صدها هزار میلیون نفر (صدها میلیارد نفر) مسلمان بازی می‌کنید «و» مقصود این قلم‌های مسموم این است که چندین هزار میلیون (چندین میلیارد) بزرگان دین را جماد و پوسیده بدانند «و» میلیون‌ها میلیون (چند هزار میلیارد) سلاطین و بزرگان و فلاسفه در عالم آمده‌اند که ما نام و نشان آنها را فراموش کرده ایم، و اطلاعات نظامی او در این حد که «این صدام عقلی که می‌گوید

۱- به توضیح بخش سیری در تاریخ مذاهب مراجعه شود.

من مسلمان هستم از همان‌هائی است که با سید الشهداء حرکت کردند و آنها را به تفنگ بستند»، و اطلاعات فنی او در این حد که «اسلام حداقل مجازات راه‌زنان هوائی را اعدام قرار داده است».

اطلاعات او از گذشته کشور خودش از این بیشتر نبود: «مجوسان کتابی داشته اند به نام پازند که آن را سوخته اند، و پیغمبری داشته اند زرتشت نام که او را کشته اند، و جهاد با این فرقه واجب است تا آن که مسلمان شوند یا جزیه قبول کنند با شرایط، و از جمله این شرایط است که با زنان مسلمان زنا نکنند، و کفار بر اسرار مسلمانان واقف نسازند، و چهارپای سواری ایشان غیر از چهارپای سواری مسلمانان باشد، و بر آن چهارپا نیز یکطرفه سوار شوند، یعنی هر دو پای خود را بر یک جانب او بزنند»، و اطلاعات او درباره واقعیت‌های امروزی جهان در این حد که: «حالا خدای تبارک و تعالی به ملت ما این توفیق را داده که اسلام تا کاخ‌های کرمین هم کشیده شده، تا کاخ‌های سفید هم کشیده شده، به امریکای لاتین هم کشیده شده، به افریقا هم رفته است. حتی به مصر هم رفته است(!)، و ملزم کرده است همه آنها را که اطاعت به اسلام بکنند».

احساس انسانی او در مورد کشوری که در آن زاده شده و پرورش یافته بود، و درباره مردمی که هموطنان او بودند، نه تنها از احساس طبیعی یک روستائی بی‌سواد بلکه حتی از احساس غریزی بسیاری از حیوانات نیز پائین‌تر بود، و شاید در این موارد یادآوری پاسخ معروف او به روزنامه‌نگارانی که در هواپیمای حامل او از پاریس به تهران احساس او را در بازگشت به وطن پس از سال‌های دراز دوری از آن جویا شدند نمونه روشنی باشد. در تمام دوران «ولایت» او، نه تنها این بی‌علاقگی مطلق به وطن ادامه یافت، بلکه به صورت دشمنی

آشکار با هویت تاریخی و ملی و فرهنگی ایران و اصولاً با ایران در مفهوم ملی آن در آمد:

«این حساب‌هایی که پیش مردم مادی مطرح است که ما ایرانی هستیم و برای ایران چه باید بکنیم درست نیست. ما در خارج از اسلام اصولاً کشوری به نام ایران را نمی‌شناسیم»، و:

«اینهایی که می‌گویند ملت و ملیت بروند گم شوند، این ملیت نقشه‌ای است که مستعمرین برای ما کشیده اند، می‌خواهند شما را منحرف کنند از اسلام عزیز، تنها از پس مانده گبرهای متعددی می‌خورند که صحبت از شئون ملی و از پان‌ایرانیسم می‌کردند».

و به موازات این، از دیگر کارگردانان دست اول ولایت فقیه در همین زمینه شنیده شد که: «تکیه بر تاریخ هخامنشیان و ساسانیان در ایران قبل از انقلاب سوغاتی بود که به منظور اسلام‌زدائی از فرنگ صادر شده بود. برگزاری هزاره فردوسی در سال ۱۳۱۳ و پیراستن زبان فارسی از زبان عربی نیز توطئه‌ای از سوی غربی‌ها برای نابودی اسلام بود. با توسل به باستان‌شناسی خرابه‌های تخت جمشید از خاک بیرون آورده می‌شد تا برای ملت ما تاریخی ساخته شود، در حالی که آن تاریخ تاریخ کاملاً بیگانه‌ای از اسلام بود. هنرمندان ایرانی از آرش کمانگیر صحبت می‌کردند، ولی یک کلمه‌ای از داستان کربلا نمی‌گفتند» (حسین موسوی، نخست وزیر).

نمونه گویائی از این دشمنی ابلهانه با تاریخ و مفاخر ملی را می‌توان در رساله‌ای منعکس دید که در همان نخستین سال روی کار آمدن جمهوری اسلامی، به قلم یکی از مقربین مخصوص رهبر انقلاب، و اولین حاکم شرع برگزیده او درباره کورش کبیر، به نام «کورش دروغین و جنایت‌کار» منتشر شد و در آن زندگی‌نامه کورش چنین خلاصه شده بود که: «کورش در ۲۵۰۰ سال پیش از یک تیره وحشی برخاست. چون مادرش یهودی بود در ۱۳

سالگی تورات را آموخت و با خط و زبان یهودی آشنا شد و بعدها دانیال را منصب قضا داد. خواند میر می گوید که بهمن شاه او را به دیار فلسطین والی گردانید و قزوینی می گوید که اصولاً مادر کورش یکی از انبیاء بنی اسرائیل بود.

کورش با سپاه وحشی خود به غارت همسایگان پرداخت و در گیرودار قتل عام با دخترک زیبای یهودی که در تاریخ به استر معروف است رو به رو گردید و به حکم شهوت جنسی او را سوگلی و معشوقه خود قرار داد. در متون اخبار مسطور است که کورش از والده خود کیفیت عظیم شأن بیت المقدس را شنید و با اموال بی حساب و سی هزار نفر استاد بنا و هنرمند بدانجا شتافت و تمام خرابی آن را مرمت نمود. ناگفته نماند چون نژاد کورش از یهود و فارس است لذا او را قاطر یعنی دورگه لقب داده اند. در تواریخ نوشته اند که کورش در جوانی از شدت احتیاج مجبور شد لواط بدهد. چون به کارها پست اشتغال می ورزید مکرر تازیانه خورد. اصولاً این جور آدم ها همیشه مبتلا به انحراف اخلاقی بوده و از تن دادن به انواع ذلت ها که لواط هم جزو آنهاست مضایقه ندارند». و بعد از نقل تمام این اطلاعات دقیق تاریخی، حجه الاسلام اضافه کرده است که: «اصولاً کسی به نام کورش وجود تاریخی ندارد، و آنچه درباره او در تورات آمده است و پرداخته یهودیان بابل است که می خواستند به قصد ترویج فحشاء در این مملکت داستان ها ی سراپا دروغ اوستا و زرتشتی و آتش پرستی درست کنند، مثل این که ملت ایران سرگذشت حماسه انگیز کربلا را ندارد!»

.....

سال های سال ولی فقیه اعظم، قوانین قضائی و حقوقی همه جهان متمدن را قوانینی

نامید که «از مغزهای سفلیسی مشت می خورد در آمده» است، در حالی که «قانون اسلام را

خداوند جهان برای همیشه و برای همه بشر نازل کرده است و به جز آن هیچ قانونی را در جهان قانون نمی‌داند» و تصریح کرد که: «قانون‌های کلی اسلام مانند قانون مالیات و قضا و نظام و ازدواج و طلاق و حدود و قصاص و قانون جلوگیری از ساز و نواز و زنا و لواط و قوانین تطهیر و تنطیف همه اینها قوانین ثابت و لایتغیر الهی است» و «در اسلام حتی برای مستراح رفتن و مجامعت کردن چندین حکم خدائی و فرمان آسمانی آمده و برای معاشرت با همسایه و اولاد و عشیره تا مقررات جنگ و صلح و قوانین جزائی و حقوق تجارت تکلیف معین شده است.»

این احکام آسمانی که برای مستراح رفتن و مجامعت کردن و ساز و نواز صادر شده اند کدام اند؟ خود آیت اله قسمتی از آنها را در توضیح المسائل خویش مشخص کرده است: «واجب است انسان در دارالخلاء عورت خود را از کسانی که بالغ شده اند، اگر چه خواهر و مادر او باشند، و همچنین از دیوانه و از بچه‌هائی که خوب و بد را می‌فهمند بپوشاند. تخلی در محل وقف و در روی قبور مومنین حرام است. در صورتی که نجاست دیگر مثل خون همراه با غایط بیرون نیامده باشد یا نجاستی از خارج به مخرج غایط رسیده باشد، یا اطراف مخرج بیش از مقدار معمول آلوده شده باشد، در آن صورت باید مخرج غایط را با آب شست، در غیر این صورت می‌شود آن را با پارچه یا سنگ پاک کرد. نشستن رو به روی خورشید و ماه در موقع تخلی مکروه است، و نیز نشستن رو به روی باد و در وسط جاده و خیابان و کوچه و زیر درختی که میوه می‌دهد کراهت دارد، اما زیر درخت بی‌میوه اشکالی ندارد، و مکروه است چیز خوردن و حرف زدن در مورد تخلی، ولی اگر ذکر خدا را بگویند منعی ندارد. مستحب است که در موقع وارد شدن به مکان تخلی، اول پای چپ را بگذارند و در موقع بیرون آمدن اول

پای راست را. همچنین مستحب است که در حال تخلی سر را بپوشانند و سنگینی بدن را بر پای چپ بیندازند.» و در آنچه به «مجامعت کردن» مربوط می‌شود، همچنان قسمتی از احکامی را که مستقیماً توسط خداوند صادر شده است در توضیح المسائل، رساله شرعی آیت اله می‌توان یافت: «اگر انسان جماع کند و به اندازه ختنه‌گاه یا بیشتر داخل شود، چه در زن باشد و چه در مرد، چه در پیش باشد و چه در پس، چه بالغ باشد و چه نابالغ، چه منی بیرون بیاید و چه نیاید، بر هر دو طرف غسل واجب می‌شود، ولی اگر شک کند که به مقدار ختنه‌گاه داخل شده یا نه غسل واجب نمی‌شود. کسی که آلتش را بریده باشند اگر کمتر از ختنه‌گاه را هم داخل کند (!) روزه‌اش باطل می‌شود، ولی اگر شک کند که دخول شده یا نه، روزه‌اش صحیح است و اگر منی از جای خود حرکت کند ولی بیرون نیاید، یا انسان شک کند که منی از او بیرون آمده یا نه، غسل بر او واجب نمی‌شود. اگر مرد با زن نامحرمی که در حال حیض باشد به گمان این که عیال خود اوست (!) جماع نماید احتیاط واجب آن است که کفاره بدهد. باید در زنی که در حال حیض است به مقدار ختنه‌گاه را داخل نکند اگر چه منی هم بیرون نیاید، و احتیاط واجب آن است که مقدار کمتر از ختنه‌گاه را هم داخل نکند. دخول کردن در مقعد زنی که در حال حیض است نیز کراهت شدید دارد، ولی کفاره ندارد. اگر شماره روزهای حیض زن به سه قسمت تقسیم شود، و مرد در قسمت اول آن با زن خود جماع کند باید ۱۸ نخود طلا کفاره بدهد، و اگر در قسمت دوم جماع کند ۹ نخود، و اگر در قسمت سوم جماع کند ۴ نخود و نیم بدهد. ولی طی در دبر (پشت) او کفاره ندارد.» در «جامع عباسی» معروف این مقررات نیز افزوده شده است که برهنه مجامعت کردن با زنی، یا مجامعت در کشتی و جای بی‌سقف و زیر درخت میوه‌دار و در وقت زردی طلوع آفتاب و وقت ظهر به جز روز

پنجشنبه، و شب اول هر ماه مگر رمضان، و در وقتی که ماه یا آفتاب گرفته باشد یا بادهای سرخ و سیاه و زرد بوزد یا در جریان زلزله، مکروه است.

دانش پزشکی در جهان امروز یکی از پیشرفته‌ترین رشته‌های دانش بشری است. در جهان حاضر ما، در بیش از یکصد و هشتاد کشور جهان که همگی عضو سازمان بین‌المللی بهداشت وابسته به سازمان ملل متحد هستند، در حدود سیصد هزار بیمارستان و کلینیک عمومی و خصوصی با بیش از پانزده میلیون پزشک و جراح و پرسنل پزشکی و پرستار مشغول کارند. روزانه به طور متوسط یکصد میلیون نفر تحت درمان پزشکی یا عمل جراحی قرار می‌گیرند و تقریباً همه اینها با استفاده از دستگاه‌های فنی مجهز و گاه بسیار مجهز انجام می‌شود. ششصد هزار پژوهشگر به طور منظم در همه رشته‌های پزشکی و جراحی و دارویی فعالیت می‌کنند و قریب ده هزار نشریه تخصصی یا عمومی در کشورهای مختلف جهان در ارتباط با مسائل بهداشتی منتشر می‌شوند. تقریباً همیشه بخش مهمی از برنامه‌های رادیویی و تلویزیونی کشورهای پیشرفته جهان به گزارش‌های بهداشتی اختصاص دارد.

با این همه، از دیدگاه مکتب ولایت فقیه، هیچ یک از قوانینی که این ساختار سراسری بهداشتی و پزشکی جهان کنونی را می‌گردند قوانین قابل قبول نیستند، زیرا همه آنها قوانینی «سفلیسی» هستند که با هیچ یک از قوانینی که خداوند به طور ثابت و تغییرناپذیر برای همه بشر نازل کرده است تطبیق نمی‌کنند. و گوشه‌ای از این قوانین اصیل الهی را، در آنجا که به پزشکی و بهداشت ارتباط دارد، خود ولی فقیه در «توضیح المسائل» خویش مشخص کرده است:

اگر طبیب برای معالجه زن نامحرم بتواند تنها با نگاه کردن او معالجه کند نباید دست

به بدن او بزند، و اگر با دست زدن بتواند معالجه کند نباید او را نگاه کند. و اگر طبیب برای معالجه کسی ناچار شود که به عورت او نگاه کند باید آئینه را در مقابل عورت او گذاشته و در آن نگاه کند و به خود عورت نگاه نکند. و اگر زنی بخواهد زن دیگری یا مرد غیر از شوهر خود را تنقیه کند یا عورت او را آب بکشد باید چیزی در دست کند که دست او به عورت آن مرد نرسد. و همچنین است که اگر مردی بخواهد مرد دیگر یا زنی غیر از زن خود را تنقیه یا عورت او را آب بکشد. اگر چیزی داخل بدن شود و به نجاست برسد، در صورتی که بعد از بیرون آمدن آلوده نجاست نباشد پاک است. پس اگر اماله با آب آن در مقعد کسی وارد شود ولی بعد از بیرون آمدن به نجاست آلوده نباشد نجس نیست و لازم نیست که تطهیر شود. و چیز نجسی که عین نجاست در آن نباشد اگر آن را زیر شیری که به آب کر متصل باشد یک دفعه بشویند پاک می شود، و اگر در عین نجاست در آن باشد ولی آبی که در آن شسته شده رنگ یا مزه نجاست نگرفته باشد پاک است، اما اگر آن آب بو یا رنگ یا مزه نجاست گرفته باشد باید از آب شیر در آن بریزد تا آبی که از آن جدا می شود بو یا رنگ یا مزه نجاست نداشته باشد. آب کر مقدار آبی است که اگر در ظرفی که درازی و پهنا و گودی آن هر یک سه وجب و نیم باشد بریزد آن ظرف را پر کند. در این صورت اگر نجسی مانند بول و خون به آب کر برسد چنانچه آن آب رنگ یا مزه نجاست را بگیرد نجس می شود و اگر رنگ و بوی آن تغییر نکند نجس نمی شود. و آبی که به اندازه کر باشد، اگر انسان شک کند که از کر کمتر شده است یا نه، حکم آب کر را دارد یعنی نجاست را پاک می کند و اگر نجاستی هم به آن برسد نجس نمی شود. و کر بودن آب به یکی از دو راه ثابت می شود: اول آن که خود انسان یقین کند، دوم آن که دو مرد عادل شهادت دهند. بول و غایط حیوانی که انسان با آن لواط

کرده باشد، و بول و غایط گوسفندی که گوشت آن از خوردن شیر خوک محکم شده باشد نجس است، و همچنین عرق شتر نجاست خوار نجس است، ولی عرق حیوانات دیگر که نجاست خوار شوند نجس نیست. و از جمله چیزهایی که نجاست را پاک می‌کنند و آنها را مطهرات گویند آب است و برطرف شدن عین نجاست، و اسلام. برای درمان دردها، جهان پزشکی پیوسته داروهای موثرتر و راه‌های تازه‌تری را می‌جوید، و بدین جهت هر روز فرآورده‌های داروئی کامل‌تری به بازارها عرضه می‌شوند، ولی برای بسیاری از بیماری‌ها قبلاً داروهای مشخص از منبع آسمانی تعیین شده اند که وصف آنها از زبان ائمه اطهار توسط محدثان عالی‌قدر مکتب ولایت فقیه به ما رسیده است:

«از حضرت امام جعفر صادق منقول است که از ایشان پرسیدند: آیا به حضرت عیسی علیه السلام هم می‌رسید دردهائی که به سایر فرزندان آدم می‌رسد؟ فرمود که بلی، به او غالباً درد مقعد عارض می‌شد، و در این مواقع به مادرش می‌گفت که عسل و شاه‌دانه و روغن زیتون را با یکدیگر خمیر کند و برایش بیاورد، و می‌گفت که این معجون را به علم پیغمبری طلب کرده است که اما از بدمزگی آن کراهت دارد. و نیز در حدیث است که مفضل به خدمت آن حضرت شکایت کرد از تنگی نفس، فرمود که بول شتر بخور تا ساکن شود. و فرمود که برای معالجه زکام پنبه‌ای را به روغن بنفشه آلوده کنند و در وقت خواب در مقعد گذارند. و نیز منقول است که شخصی به آن حضرت علیه السلام شکایت کرد که از بسیار آمدن بول آزار می‌کشم، فرمود که من خودم هم همین گرفتاری را دارم چاره آن این است که در آخر شب شاه‌دانه بخوری که برای تب و درد سر و آزار چشم و درد شکم نیز مفید است.»

«و از حضرت امام محمد باقر منقول است که فرمود چون مرض پیسی در میان بنی

اسرائیل بسیار شد، حق تعالی به موسی علیه السلام وحی فرمود که به ایشان بگو گوشت گاو را با چغندر بخورند. و از حضرت امام موسی کاظم روایت است که خوردن انجیر تر و خشک علاج بواسیر است، و از حضرت امام علی نقی منقول است که فتح بن خاقان وزیر خلیفه متوکل کس به نزد ایشان فرستاد که زخمی بر بدن خلیفه بیرون آمده است که مشرف بر هلاک است و چه چاره باید کرد؟ حضرت فرمود که سرگین گوسفند را مخلوط با گلاب بر آن زخم بگذارند. پس چنین کردند و زخم گشوده شد.»

در موارد متعدد حتی نیاز به داروهای خوردنی یا مالیدنی برای درمان بیماری‌هایی غلبا اساسی نیست، زیرا همه این بیماری‌ها را با خواندن ادعیه‌ای خاص علاج می‌توان کرد. برخی از این موارد از زبان ائمه اطهار با خود پیامبر در معتبرترین آثار مکتب ولایت فقیه مشخص شده‌اند:

«در حدیث معتبر از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که شخصی به آن حضرت شکایت کرد از درد مقعد، فرمود چون از نماز فارغ شوی دست بر مقعد گذار و این آیات را بخوان. . . . راوی گفت چنین کردم دردم برطرف شد. و ابی بصیر از حضرت صادق علیه السلام روایت دارد که هر کس پس از نماز صبح و مغرب هفت بار این دعا را بخواند خداوند عزوجل بادهای بدبو و پیسی و دیوانگی را از او دور کند. و از حضرت ابی الحسن علیه السلام نقل شده است که فرمود هر کس که هر شب سوره قل اعوذ برب الفلق را سه بار و سوره قل هو اله احد را صد بار یا لا اقل پنجاه بار بخواند خدای عزوجل هر گونه دیوانگی و جن‌زدگی و مرض تشنگی و فساد معده و جوشش خون را از او بگرداند تا زمان پیری. و از حضرت رسول صلی اله علیه و آله روایت شده است که هر کس که در روز ده مرتبه ل احو ل و لا قوه الا بالله

بگوید حق تعالی خوره و پیسی و فلج را از او دفع کند. و از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام روایت است که شخصی شکایت کرد که شکم من پیوسته قراقرم می‌کند و مردم صدائی را که از آن بیرون می‌آید می‌شنوند، آن حضرت فرمود هر گاه فارغ شدی از نماز شب این دعا را بخوان، به درستی که قرقره شکمت خاموش شود.»

در ارتباط با مسائل بهداشتی، در جهان امروز جای مهمی به تغذیه داده شده است. هزاران مرکز تخصصی و آزمایشگاهی، از راه نشریات ویژه یا در رسانه‌های گروهی یا اطلاعیه‌های دولتی منظمآ اطلاعات لازم را درباره مواد غذایی طبیعی یا فرآورده‌های مصنوعی غذایی در دسترس عمومی می‌گذارند و هزاران کتاب و نشریه افکار عمومی را به طور منظم با خواص یا مضار خوراکی‌های گیاهی یا گوشتی یا فرآورده‌های ماشینی و درجه کالری و ویتامین و پروتئین و سایر مشخصات آنها آشنا می‌کنند، و همه این اطلاعات طبعاً بر مبنای بررسی‌ها و آزمایش‌های کم و بیش دقیق علمی تنظیم می‌شود. ولی در این مورد نیز، «قوانین ثابت و لایتغیر الهی» غالباً با این تحقیقات زمینی تطبیق نمی‌کنند. گوشه‌ای از این قوانین آسمانی را، باز در رساله اجتهادی خود آیت اله خمینی می‌توان یافت: «خوردن فضله و آلت نری و فرج و بچه‌دان و حدقه چشم و ذات الاشجاع حیوانات حرام است، همچنین سرگین و آب دماغ، ولی اگر مقداری از آن با حلال مخلوط شود خوردن آن اشکالی ندارد. خوردن گوشت اسب و قاطر و الاغ در شرایط عادی مکروه ولی اگر با آنها لواط کرده باشند حرام است. اگر با گاو و گوسفند و شتر نزدیکی کرده باشند بول و سرگین آنها نجس می‌شود و خودشان را نیز باید بی آن که تاخیر بیفتد بکشند و بعد بسوزانند، و کسی که با آنها لواط کرده پول‌شان را به صاحب‌شان بدهد.

ماهی مرده‌ای که معلوم نیست آن را زنده از آب گرفته اند یا مرده، چنانچه در دست مسلمان باشد حلال است، و اگر در دست کافر باشد حرام است. اگر ماهی را بیرون آب دو قسمت کنند و یک قسمت آن در حالی که زنده است در آب بیفتد، خوردن قسمتی که بیرون آب مانده مانعی ندارد. اگر ملخ را زنده بگیرند بعد از جان دادن خوردنش حلال است، ولی اگر ملخ مرده‌ای در دست کافر باشد حلال نیست».

مسائل قضائی به نوبه خود جای ممتازی در قوانین لایتنیغیر آسمانی دارند، زیرا که مذاهب قبل از هر چیز بر پایه عدالت بنیاد شده اند. البته در جهان امروز مقام بسیار مهمی به امور قضائی داده شده است، زیرا که حسن جریان زندگی روزمره بشری بیش از هر چیز در گرو اجرای عدالت است. به همین جهت به موازات مسائل بهداشتی و پزشکی، مسائل قضائی نیز یکی از ارکان نظام گرداننده جامعه بشری به شمار آمده اند، که دستگاه‌های قضائی کلیه کشورهای جهان و صدها اتحادیه و انستیتو و فدراسیون حرفه‌ای قضائی و چند هزار نشریه رسمی خصوصی کشورهای مختلف دنیا نمایانگر آن اند. ولی در این مورد نیز، قوانین «سفلیسی» این مراکز تقریباً هیچ وقت با مقررات ثابت و تغییرناپذیر آسمانی تطبیق نمی‌کنند و در نتیجه عدالت واقعی در روی زمین اجرا نمی‌شود. گوشه‌ای از مقرراتی که باید واقعاً به اجرا در آیند تا عدالت به مفهوم آسمانی آن تحقیق یابد، همچنان در مکتب «ولایت فقیه» می‌توان یافت:

«... و اگر کسی استخوان کون آدمی را بشکند و سبب شود که همیشه غایط از او به در آید، یا اگر یک خصیه مردی را، یک طرف فرج زنی را، یا یک طرف مقعد کسی را ببرد، یا پشت او را چنان بشکند که از جماع کردن بیفتد، بر همه اینها خون‌بها تعلق می‌گیرد. و

بریدن خصیه راست کسی دو ثلث خون بها دارد و بریدن خصیه چپ او یک ثلث. و دادن ده مثقال طلا لازم است در صورتی که منی را بی‌رخصت زن آزاد و دائمی در بیرون فرج او بریزند، اما اگر زن کنیز یا متعه باشد منعی نیست. و در مورد خون‌بهایی ولد الزنا بین مجتهدین عظام اختلاف نظر است، بعضی بر آن اند که خون‌بهایی ولد الزنا مثل خون‌بهایی جودان است، و خون‌بهایی مرد جهود هشتصد درهم شرعی و خون‌بهایی زن جهود چهارصد درهم شرعی است. بر کسی که خود را کشته باشد کفاره واجب نیست (!) و در قصاص ذکر یک مرد جوان را به عوض ذکر یک مرد پیر می‌توان برید، ذکر ختنه شده را نیز عنداللزوم می‌توان به عوض یک ذکر ختنه نشده برید... و هر گاه کسی کاری کند که منی شخصی در موقع جماع به دشواری بیرون آید باید خون بها بدهد. و اگر کسی ذکر کسی دیگر را از بیخ یا از حشفه ببرد، یا خصیه کسی را قطع کند، یا هر دو طرف فرج زنی را ببرد، خواه آن زن بکر باشد یا نباشد و خواه فرج او بزرگ باشد یا کوچک، و نیز اگر کسی زنی را چنان دخول کند که موضع بول و غایط یا مخرج بول و حیض او را بدراند و هر دو راه را یکی کند، خواه شوهرش باشد و خواه اجنبی، و خواه زن بالغ باشد یا هنوز بالغ نشده باشد، بر همه اینها دیه واجب می‌شود، ولی اگر مردی موضع بول و غایط زن بالغه خودش را درانیده باشد دیه بر او واجب نیست».

قانون قصاص جمهوری اسلامی که چند سال پیش توسط مجلس شورای اسلامی وضع شد و به تصویب شورای نگهبان نیز رسید، این قوانین آسمانی را، در آن مواردی که احتمالاً مبهم بوده، تکمیل کرده است: «حد زنا در مواردی که با محارم نسبی یعنی مادر و خواهر و عمه و خاله و زن پدر صورت گیرد رجم کردن است، یعنی تا کمر در زمین فرو کردن و

سنگسار کردن، مگر این که به شبهه بر آنان دخول کرده باشند یا آلت در فرج زن یعنی در پیش یا در پس او (قبل یا دبر) به طور کامل غایب نشده باشد. و فرقی نمی‌کند اگر زنی که با او زنا کرده باشند زنده یا مرده باشد. بزرگی سنگ در رجم نباید در حدی باشد که فقط با اصابت یک یا دو تایی آن شخص مجرم کشته شود، و باید که در سنگسار سنگ‌هایی که می‌زنند کوچک باشد تا آن که او را زود نکشد. و اگر بر شخصی هم رجم و هم جلد (سنگسار و تازیانه) واجب باشد، باید عورتین مرد را بپوشاند و زن را پوشیده بزنند، و باید که سخت تازیانه بزنند ولی تازیانه بر فرج او نزنند. زناي مرد با زنی که همسر دائمی دارد ولی در اثر مسافرت یا حبس و مانند آن به همسر خود دسترسی ندارد موجب رجم نیست. هر گاه زنی همجنس‌بازی کند برای هر بار مساحقه تا سه باز صد تازیانه می‌خورد، ولی در مرتبه چهارم به قتل می‌رسد، و هر گاه دو زن بدون ضرورت زیر یک پوشش بخوابند، ولو مساحقه نکنند، تازیانه می‌خورند. هر گاه کسی به شخصی بگوید زن قحبه یا خواهر قحبه نسبت به کسی که زنا به او نسبت داده محکوم به حد قذف می‌شود، ولی اگر آن مرد واقعاً خواهر قحبه یا زن قحبه باشد حد و تعذیر وارد نمی‌شود. هر گاه کسی دیگری را از روی شهوت ببوسد تعذیر می‌شود، همچنین هر گاه شخصی مقداری از گوش کسی را قطع کند و مجنی علیه قسمت جدا شده را به گوش خود پیوند دهد. ولی هر گاه دندان کسی را بشکند ولی مجنی علیه قبل از قصاص دندان درآورد در صورتی که دندان تازه او سالم باشد مجرم فقط باید تعذیر شود، و اگر دندان جدید معیوب باشد مجرم باید تفاوت قیمت بین دندان سالم و معیوب را نیز بپردازد.»

واحد پرداخت دیه در هر حال شتر است، حتی اگر فی المثل جرم در جامعه مسلمانان

فنلاند یا اسکیمو صورت گرفته باشد، زیرا که اسلام بدون شتر مفهوم ندارد. بر اساس قانون ۱۰ ماده‌ای قصاص که در مجلس شورای اسلامی تصویب شده، دیه شکستن گردن کسی به طوری که گردنش کج شود ۱۰۰ شتر و دیه معیوب کردن چشم یا یک دست و یک پا ۵۰ شتر و دیه زخمی که به شکم کسی وارد آید ۳۳ شتر و دیه قطع انگشتان او ۱۰ شتر است.

در مورد مجازات سنگسار، مسئولان عالی‌رتبه دادگاه‌های شرع اسلامی افزودن توضیحات بیشتری را بر فتوای «امام خمینی» در رساله تحریر الوسیله او ضروری دانسته‌اند: «قتل از طریق سنگسار لازمه اسلام است، و جایز نیست که رجم تبدیل به قتل با شمشیر یا اعدام با گلوله و امثال اینها بشود، و ناچار باید عمل سنگسار انجام گیرد تا منشاء نزول برکات الهی گردد، چنانکه مکرر در اخبار آمده است که اقامه رجم در روی زمین از نزول چهل شبان‌روز باران پربرکت‌تر است. کسی که باید سنگسار شود حد الهی در مورد او اجرا می‌شود، خواه مریض باشد و یا سالم، چرا که منظور این است که او کشته شود، و هیچ لزومی ندارد که صبر کنیم تا از نظر مزاجی بهبودی یابد در این مورد حضرت امام خمینی مد ظله العالی در رساله تحریر الوسیله خود مخصوصاً تأکید فرموده‌اند.» (محمدی گیلانی، حاکم شرع دادگاه‌های انقلاب اسلامی مرکز).

بلندپایگان قضائی دیگر ولایت فقیه درباره نحوه اجرای عدالت اسلامی توضیحاتی

اضافه داده‌اند:

«هیچ حکومتی در دنیا نیست که همه مردم آن بروند به دادگستری. اگر بخواهیم حکومت ما اسلامی باشد باید محاکمی داشته باشیم که در آنها بشود مجرم را فوراً کشت. در جمهوری اسلامی ما دادگاه‌ها و دادسرای انقلاب این کار را انجام می‌دهند» (یوسف صانعی

دادستان کل دادگاه‌های مرکز).

«این همه طول و تفضیل لازم نیست. وقتی که اینها را در کوچه و خیابان دستگیر کردیم، به جای این که معطل بشویم که چند ماه در زندان بخورند و بخوابند و بیت المال را مصرف کنند، همان توی خیابان محاکمه‌شان می‌کنیم و همین قدر که دو نفر پاسدار به ضرر آنها شهادت بدهند بدون معطلی تیرباران‌شان می‌کنیم. اصلاً پاسدار برای همین کار است» (موسوی اردبیلی رئیس دیوان عالی کشور).

«در کار دادگاه‌های انقلاب اسلامی. بعد از تشخیص هویت مجرم برای جزای او فرصتی جایز نیست. یعنی این که اجرای حکم خدا در دادگاه‌های انقلاب تأخیر ندارد» (نجف‌آبادی، رئیس دادگاه انقلاب اسلامی آذربایجان).

«از نظر اسلام یک دختر نه ساله بالغ شمرده می‌شود و اسلام اجازه می‌دهد که چنین کسی را در صورت دستگیری در تظاهرات ضد انقلاب همان جا کنار دیوار بگذاریم و گلوله بزنیم» (اسداله لاجوردی دادستان انقلاب تهران).

«ما در اینجا کسانی را در زندان داریم که حدود شش هفت ماه حتی یک سال است در بازداشت هستند و هنوز اسم خودشان را هم به ما نمی‌گویند. می‌گوئید چند تا ضربه شلاق هم به اینها زنید؟ امام فتوی داده اند که اینها اگر زیر تعزیر جان هم بدهند کسی ضامن مردن‌شان نیست به فرض پانصد نفر از اینها در زندان بمانند. کجای دنیا خراب می‌شود؟» (موسوی اردبیلی، رئیس دیوان عالی کشور).

«اشخاصی به دادگاه شرع اطلاع دادند که در تشخیص هویت بعضی از اعدام‌شدگان اشتباه شده و آنها به جای کسان دیگری گرفته شده اند. به آنها گفته شد اشکالی ندارد، در

عوض اینها در آن دنیا شهید محسوب خواهند شد» (یوسف صانعی دادستان کل دادگاه‌های مرکز).

«دادگاه‌های انقلاب اسلامی در انجام وظیفه خود کوتاهی کرده اند، زیرا از پیروزی انقلاب به بعد آن اندازه که باید اعدام نکرده اند. ما از بابت این مسامحه‌کاری از امام و از مردم معذرت می‌خواهیم» (محمد گیلانی، حاکم شرع دادگاه‌های انقلاب اسلامی مرکز).

با این وجود، اینها همان دادگاه‌هایی هستند که یکی از خود همین آیت‌الله‌ها در حوزه علمیه قم درباره آنها گفت: «به این آسانی که در دادگاه‌های انقلاب آدم می‌کشند گوسفند هم سر نمی‌برند» (مکارم شیرازی، امام جمعه قم).

در نخستین سخنرانی خود در بازگشت به تهران (بهشت زهرا، ۱۲ بهمن ۱۳۵۷)، روح‌الله خمینی ادعا کرد که حکومتی فاشیستی اقتصاد مملکت را به کلی خراب کرده و ایران را به صورت ویرانه‌ای در آورده است، و بر عهده دولت اسلامی است که اقتصاد سالمی را بر اساس اسلامی در مملکت پایه‌ریزی کند. در این باره حسینعلی منتظری، «ولیعهد» امام، به رئیس کل بانک مرکزی ایران رهنمود داد که «برای اداره امور اقتصادی آینده و آشنا کردن مأمورین بانک‌ها و مردم با معاملات شرعی، باید مسئولین این امور به رساله فقهی حضرت امام خمینی مراجعه کنند تا حدود و شرایط مضاربه و مضارعه و جعاله را خوب درک کنند و مثلاً خیال نکنند که فرقی بین ربا و مضارعه نیست.»

این حضرت امام خمینی به غیر از حکم اقتصادی معروفی که در سومین سال ولایت خود صادر کرد و در آن اقتصاد را خاص الاغ دانست در مدت تبعید خود در نجف سه اثر به

زبان عربی درباره مسائل اقتصاد اسلامی نوشته بود که «المکاسب المحرمه» و «المسائل المستحدثه» و «کتاب البیع» نام دارند، و خلاصه مطالب هر سه آنها در رساله تحریر الوسیله او — که آن نیز به زبان عربی است — نقل شده است. وجه مشترک این هر سه کتاب و احکام آنها این است که امام با واقع بینی فراوان عصری را که در آن زندگی می‌کند با عصر صدر اسلام عوضی گرفته و قرن بیستم مسیحی را قرن دوم هجری دانسته است:

«مالیات‌های اسلامی باید منحصرأً از طریق خمس و زکوه یا جزیه یعنی مالیات بر نفوس و اراضی یهودیان و مسیحی‌ها که در پناه اسلام به سر می‌برند، و همچنین خراج از اراضی کشورهای که دولت اسلامی فتح کرده است، و میراث آنهایی که مرده اند و وارث نداشته اند وصول شوند. وصول هر مالیات دیگری، از هر راه که باشد خلاف شرع است. از جمله وصول مالیات گمرکی خلاف شرع است و نه تنها برای کشور لازم نیست بلکه خیلی هم ضرر دارد و باید لغو شود.»

«ارتفاعات کوه‌ها و گیاهان و درختان و سنگ‌ها، مال امام است، همچنین دریاها و شهرها و جزیره‌ها جزو انفال است و تماماً مال امام است. غنائم برجسته مانند اسب عالی و لباس گران بها و شمشیر گران قیمت و کنیز خوب و مال امام است و همچنین ارث هر کسی که بمیرد و وارث نداشته باشد مال امام است.»

معادن طلا و نقره و مس و آهن و سرب و نفت و گوگرد و ذغال سنگ و نمک و گل سرشور و گل سرخ، اگر منافع حاصله از آنها به ۲۰ دینار، معادل ۱۵ مثقال طلای سکه‌دار، برسد مشمول مالیات خمس می‌شوند، همچنین است مال گنج، چه در شهرهای کفار و چه در زمین اسلام، چه در اراضی بایر و چه در زیر آثار اسلامی پیدا شود. آنچه در شکم ماهی پیدا

شود.

این که صنایع را برای مخترع آن به ثبت می‌رسانند و دیگران را از تقلید آن منع می‌کنند از نظر شرع باطل است، فقط امام که والی مسلمانان است حق دارد صنعتی را به ثبت برساند تا نرخ ثابت برای آن معین بماند.»

وقتی که در عمل این رهنمودهای امام، با همه اهمیت آنها و با همه اسلامی بودن آنها مشکلات اقتصادی یک جمهوری قرن بیستمی را حل نکرد، دست‌اندرکاران به فکر آن افتادند که از تخصص‌های جانبی دیگر نیز کمک بگیرند. در مجلس شورای اسلامی گفته شد که: «تنها راه حل ایجاد یک اقتصاد سالم و شکوفا مراجعه به تحقیقات و نظریات حضرت آیت‌الله العظمی منتظری و حضرت آیت‌الله مشکینی و خطبه‌های نماز جمعه آقای رفسنجانی است» (مجلس شورای اسلامی، جلسه ۷ خرداد ۱۳۶۲)، و روزنامه ارگان حزب جمهوری اسلامی نوشت:

«کتاب سیاست اقتصادی حجه الاسلام و المسلمین آقای هاشمی رفسنجانی که در این هفته منتشر شده آثار اقتصاددانان استکبار شرق و غرب و لاطائلاتی را که به وسیله مغزهای مخبطی چون آدام اسمیت و کارل مارکس نشر یافته بی‌اثر کرده و آفاق جدید بر روی مستضعفان عالم گشوده است. اجرای دقیق رهنمودهای این کتاب نه تنها جمهوری اسلامی را در مسیر صحیح رشد اقتصادی قرار می‌دهد، بلکه راه را برای نجات دنیا از ورطه بحران اقتصادی حاصله از استکبار نیز روشن می‌نماید.»

آنچه در عمل نشان داده شده این بود که اگر این رهنمودهای اقتصادی برای جمهوری اسلامی ایران جز چهل میلیارد دلار وام خارجی (در شرایطی که ایران سال‌های پیش از

انقلاب خودش کشوری وام‌دهنده بود) و سقوط درآمد سرانه سالانه از ۲/۶۰۰ دلار به ۱/۲۰۰ دلار و اعلام اضطراری این که اگر وام داخلی گرفته نشود پرداخت حقوق‌های دولتی از آبان ماه سال ۱۳۷۷ به بعد مقدور نخواهد بود حاصلی به بار نیاورد، در عوض برای خود آیت‌الها و حجه الاسلام‌ها نتایج بسیار رضایت‌بخشی داشت که نمونه‌هایی از آن را جسته‌گریخته در افشاگری‌های مطبوعات مهم بین‌المللی می‌توان یافت، مثلاً در ماهنامه بسیار معتبر لوموند دیپلماتیک که: «بر اساس بررسی‌هایی که در امریکا به عمل آمده، تا کنون حدود ۱۰ میلیارد دلار از ایران به حساب‌های مخصوص ملاهای سرشناس به بانک‌های امریکائی انتقال یافته است، و البته این رقم غیر از مبالغی است که در بانک‌های سویس و دیگر کشورهای اروپائی به حساب‌های آنها ریخته شده است»، یا گزارش هفته‌نامه آلمانی «اشپیگل» که با قید شماره چک‌های صادره، از واریز شصت میلیون مارک به حساب آیت‌اله بهشتی در هولتس بروکه بانک هامبورگ و دویچه بانک فرانکفورت خبر داد، یا گزارش واشینگتن پست درباره دو میلیارد دلار سهام حجه الاسلام رفسنجانی در بیش از سیصد شرکت مختلف بین‌المللی، یا گزارش جرزالم پست اورشلیم درباره هواپیماهایی که به طور منظم گنجینه‌های هنری و تاریخی ایرانی را از جانب روحانیون ارشد یا سپاه پاسداران ایران از ایران به ترکیه و از آنجا با هواپیماهای ال‌عال به اسرائیل انتقال داده و در حال حاضر غرفه ایران را در موزه باستان‌شناسی اورشلیم غنی‌ترین غرفه این موزه کرده‌اند. ماجرای دزدی ۱۲۳ میلیارد تومانی بنیاد مستضعفان در خود ایران نیز که پس از سر و صدای بسیار بر آن سرپوش گذاشته شد به نوبه خود تنها یک نمونه از بیش از یکصد مورد سوء استفاده‌هایی با ارقام نجومی است که در همین سال‌ها و با همین رهنمودها در داخل «اولین حکومت الهی روی

زمین» صورت گرفته است، حکومتی که بنیان‌گذار آن نوشته بود: «ای بی‌خردان، مملکت دین بهشت روی زمین است و آن با دست پاک روحانی تأسیس می‌شود. فسادها، دزدی‌ها، غارتگری‌ها، همه کار آن دسته از افراد این کشور است که با روحانیت سر و کار ندارند».

در همان نخستین سال‌های برقراری جمهوری ولایت فقیه، در گرماگرم جنگ خارجی و سوء قصد‌ها و کشتارهای پیگیر داخلی و مشکلات گسترده اقتصادی و انزوای سیاسی روزافزون ایران در صحنه بین‌المللی حجه الاسلام و المسلمین هاشمی رفسنجانی رئیس وقت مجلس شورای اسلامی در دیدار با نمایندگان اتحادیه انجمن‌های اسلامی بشارت داد که: «امروز پایه‌های سیاسی و اجتماعی یک جامعه اسلامی در ایران ریخته شده است، و کلیه ارگان‌های این کشور متشکل از ریاست جمهوری و مجلس شورای اسلامی و دولت و نهادهای انقلابی تحت رهبری امام امت دست‌اندرکارند تا در این دنیای زشت جامعه‌ای بسازند که برای آینده بشریت یک الگوی واقعی باشد».

در چنین آینده امیدبخشی طبعاً موضع زنان، یعنی نیمی از «بشریت» مورد بحث، نقشی در درجه اول اهمیت داشت. بدین جهت آیت اله شهید صدوقی، از بنیان‌گذاران درجه اول ولایت فقیه و دوست نزدیک امام و نماینده مخصوص او در یزد، لازم دانست در مجلس خبرگان که خود عضو آن بود درباره مقام زن در این الگوی آینده بشریت، توضیحات بیشتری بدهد:

«شنیده‌ام که می‌گویند همان طور که زن می‌تواند ولی صغیرش بشود، پس می‌تواند رئیس‌جمهور هم بشود و نخست‌وزیر هم بشود. حالا این چه حسابی است؟ چون زن می‌تواند

بچه را باز بکند و پاکش بکند و از کثافت بر کنارش بکند و پستان در دهانش بگذارد پس می‌تواند رئیس جمهور و نخست وزیر هم بشود؟ یعنی یک روز صبح برویم و ببینیم که ریاست جمهوری یا نخست وزیری تعطیل است. چرا؟ برای این که دیشب خانم زایمان فرموده اند. آیا این برای ما ننگ و عار نیست؟ یا یک نفر زن را در اسلام به استنادی فرستاده باشند؟ آیا یک سرلشکری را شنیده اید که زن قرار داده باشند؟ در یزد حدود ۲۴/۰۰۰ قنات وجود دارد، آیا کلنگ یکی از آنها را زن زده است؟»

در همین زمینه علامه معروف «طباطبائی» در کتاب تعدد زوجات در اسلام دلائل دیگری در همین حد از اهمیت ارائه کرده است:

«یکی از عنایات اسلام این است که در ناحیه اقتضائات لازم طبع و ارضای خواهش‌های حتمی نفس محرومیتی ایجاد نشود، یعنی شهوت مردان انباشته نشود تا سر به منکرات بزنند، و لازمه اسلام این است که در رفع حاجات شهوت تسریع شود. بدین جهت شخص مسلمان اگر کار قضا و شهوتش روزی بر او سخت شد می‌تواند با خیال راحت زن دیگری بگیرد. در اصول کافی در همین بابت حدیثی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: غیرت مخصوص مردان است و لذا خداوند بیش از یک مرد را بر زن حرام فرموده، ولی به مرد چهار زن را اجازه داده است، زیرا خداوند بزرگوارتر از آن است که به زن حمیت و غیرت دهد!» و علامه بزرگ تنها این نتیجه را از این حدیث گرفته است که «پس معلوم می‌شود که غیرت از اخلاق حمیده و ملکات فاضله است!»

آنهايي که به سنت ديرينه آخوندان بر سر خوانی گسترده نشسته بودند، به همان اندازه که از صلاحیت‌های علمی و فرهنگی جهان پیشرفته امروز بی‌بهره بودند، در لاف‌زنی و

گزافه‌گویی یدی طولا داشتند، به خصوص با این اطمینان که در هر صورت کسانی در پای منبرشان فریاد «اله اکبر، خمینی رهبر» بر خواهند داشت. شمار سخنان ابلهانه‌ای که در کشور ابن سینا در بیست ساله حکومت «الهی» ولایت فقیه از جانب مسئولانی غالباً بلند پایه گفته شد احتمالاً بزرگ‌ترین رقم سخنان نوع خود در یک کشور عصر حاضر است:

«موسسه هواپیماسازی طیرا ابابیل با رهنمودهای انقلابی حضرت آیت اله العظمی منتظری طرح ساختن هواپیماهای «کبوتر سفید» را در دست تکمیل دارد که با اتکاء به امدادهای الهی جهان کفر را به خاک سیاه خواهد نشانید» (رئیس موسسه بررسی‌های هواپیماسازی طیرا ابابیل در مصاحبه با نشریه رسمی وزارت ارشاد اسلامی).

«دانشگاه خلبانی ما برای اولین بار به صورتی تکمیل خواهد شد که بتوانیم در جهت زمینه‌سازی ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی اقدام کنیم» (فرمانده نیروی هوایی جمهوری در مراسم تحلیف خلبانان).

«امروز ما از چنان قدرتی برخورداریم که امریکا و روسیه مسئله تضاد با یکدیگر را از یاد برده اند و در حال حاضر هر دو ابرقدرت برای مقابله با قدرت روزافزون جمهوری اسلامی ایران در کنار همدیگر قرار گرفته اند» (فرمانده سپاه پاسداران در مصاحبه تلویزیونی).

«ما در مورد این که چه چیزهایی برای ساختن موشک اهمیت دارد همه چیز را می‌دانیم. حالا می‌خواهیم در آینده انواع موشک‌ها را بسازیم. باید به صراحت بگوییم که در آینده ما قدرت بزرگ موشکی دنیا خواهیم شد و دومین قدرت موشکی بعد از ابرقدرتها خواهیم بود. در زمینه رادار و سیستم دفاعی هاوک نیز ابتکارهایی کرده ایم که اگر امریکائی‌ها بفهمند از غصه دق می‌کنند» (رئیس مجلس شورای اسلامی در مصاحبه با

تلویزیون ژاپن).

«بچه‌های حزب الهی ما توانسته اند موشکی را که امریکا ۱۶ سال برای ساختنش وقت صرف کرده بود تنها در مدت یک سال بسازند» (وزیر سپاه پاسداران در سمینار آماده‌سازی ده میلیون دانش‌آموز برای جنگ).

«در رژیم طاغوت حتی یک پشه هم از مراسم نماز جمعه نمی‌ترسید. ولی امروز تمام امریکا از هیبت این نماز به لرزه در آمده است» (امام جمعه گیلان در خطبه نماز جمعه).
 «تمام شرق و غرب عالم امروز متحد شده اند که جامعه‌ای را که ۲۵۰۰ سال است بدون ولایت فقیه بوده است کماکان از داشتن ولایت فقیه در رأس خود محروم کنند» (امام جمعه رفسنجان در خطبه نماز جمعه).

«استعمار برای کشورهای جهان سوم برنامه‌ریزی می‌کند و یکی از برنامه‌هایش ورزش است. اگر ما بتوانیم ورزش را در جهتی هدایت کنیم که جهانیان را به زهد بکشاند، فقط آن وقت است که ورزش ما دارای ارزش می‌باشد» (عاتقه رجائی همسر محمد علی رجائی رئیس جمهوری، در چهارمین دوره مسابقات قهرمانی دختران در استادیوم تهران).

«این اروپائی‌ها چون امام ندارند می‌روند دنبال حزب درست کردن. ما بحمد اله چنین امامی داریم، به حزب درست کردن احتیاجی نداریم» (آیت اله صادقی در خطبه نماز جمعه).
 «جامعه بشری بدون اصل ولایت فقیه مرادف با توحش است و با ولایت غیر فقیه مرادف با بربریت است» (آیت اله مشکینی رئیس مجلس خبرگان در گشایش سمینار ولایت فقیه در دانشگاه).

«سیاست ناشیانه سوسیالیست‌ها در مورد ایران، قرن‌ها است مورد انتقاد ما است»

(مخمر کمیسیون سیاست خارجی مجلس شورای اسلامی).

«دمکرات‌ترین کشور دنیا امروز ایران است. این را از ریگان، از میتران، از تاچر و از هر کس دیگر که می‌خواهید بپرسید» (هاشمی رفسنجانی رئیس مجلس شورای اسلامی، در خطبه نماز جمعه).

«ابرقدرتها می‌دانند که حجاب اساس حکومت اسلام است، و برای غارت منابع نفتی خلیج فارس، نخست باید حجاب را از میان ببرند» (زهرا رهنورد، همسر موسوی نخست وزیر و نماینده مجلس در دیدار با بانوان کشورهای عرب).

«سر و صدائی را که درباره گرانی هندوانه به راه افتاده با توطئه ابرقدرتها در خلیج فارس مربوط است» (حسین موسوی نخست وزیر در مصاحبه با روزنامه جمهوری اسلامی).

«منافقین به خیال خودشان می‌خواهند خدا و پیغمبرش را گول بزنند و آنها را بدوشند، در حالی که این خود خدا است که به آنها نیرنگ می‌زند یعنی آزادشان می‌گذارد تا خلافتکاری نکنند و بعد به کیفر برسند. منافقین فکر می‌کنند که به خدا حقه زده اند، غافل از این که خودشان از خدا حقه می‌خورند» (آیت اله دستغیب شیرازی، در مصاحبه با روزنامه اطلاعات).

«بی‌سبب نیست که آمریکائی‌ها کاخ ریاست جمهوری خود را برای توهین به سیاهان کاخ سفید می‌نامند» (رئیس دادگاه‌های شرع مرکز).

«در طول تاریخ، شمشیر برنده‌ای که فرعونیان را وادار به عجز و لابه نموده است، رکن رکین ولایت فقیه بوده است. تنها نیروئی هم که در تمام تاریخ با مثلث امپریالیسم و صهیونیسم و کمونیسم پنجه نرم کرده است مرجعیت شیعه و قبله دائم محرومین جهان یعنی ولایت فقیه بوده است. نه تنها در محدوده ایران بلکه در سرتاسر گیتی هر نهضتی که به

وقوع پیوسته در طلیعه آن یک فقیه قرار داشته است» (هاشمی نژاد، شهید محراب).

«یک میلیارد نفر مسلمان جهان امروز چشم امید خود را به مجلس خبرگان و به ولایت

فقیه دوخته اند» (حجت الاسلام حسنی امام جمعه آذربایجان).

«جامعه ورزشی ما باید سرنوشت خودش را پیوند بزند با حرکت امت حزب الله در نماز

جمعه‌ها. آن وقت است که این جامعه ورزشی خواهد درخشید» (حسین موسوی، نخست

وزیر).

«متفکران و آزادی‌خواهان جهان به طور دسته‌جمعی به ما می‌گویند: شما ابرقدرت دنیا

هستید» (سید علی خامنه‌ای رئیس جمهور).

«خیلی گرفتاری‌های ما از رواج سگ‌بازی و سگ‌پرستی در دنیا می‌آید که عامل آن

صهیونیست‌ها هستند» (از سرمقاله روزنامه اطلاعات، ۵ اسفند ۱۳۶۳).

«معامله و خرید و فروش صفحات موسیقی و نوار آنها حرام است، مگر آهنگی که اخیراً

به مناسبت شهادت آقای مطهری ساخته اند. احضار جن و تسخیر ملائکه و ارواح حرام است و

همچنین خبر دادن از آینده جهان به عنوان اخباری که از اجنه دریافت شده است» (خمینی،

سخنرانی در جماران).

.....
کمتر از دو سال پس از روی کار آمدن حکومت جمهوری اسلامی در ایران، ارتش عراق

به خاک ایران حمله کرد و جنگی درگرفت که اگر ارتش ایران از قام نیرومندترین ارتش

خاورمیانه به مقام یک ارتش فروپاشیده سقوط نکرده بود، اصلاً آغاز نمی‌شد. با این وصف،

ارتش و ملت ایران پس از نخستین دوران غافلگیری، با احساس غریزی از تمامیت مرز و بوم

خویش، و نه مطلقاً به خاطر جنگ اسلام و کفر — در شرایطی که اساساً با هیچ کفاری طرف
مخاصمه نبودند — به طور یکپارچه به پا خاستند و در جنگی حماسه‌آمیز، در طول کمتر از
یک سال متجاوزان را تا آن سوی مرز به عقب راندند.

ایران در آن هنگام هم سنگینی حق را به جانب خود داشت و هم اعتبار پیروزی را، به
همین جهت وقتی که صدام حسین شکست خود را پذیرفت کشورهای نفتی عرب خلیج
فارس حاضر شدند برای این که صلح در منطقه برقرار شود ده‌ها میلیارد دلار غرامت جنگی
عراق را به ایران بپردازند، و اگر چنین شده بود، ایران هم خسارات جنگی خود را جبران
می‌کرد و هم دوباره بزرگ‌ترین قدرت نظامی منطقه می‌شد، ولی درست در همین موقع، رهبر
کبیر انقلاب که خواب شمشیرکشی صدر اسلام می‌دید، اعلامیه صادر کرد که:

«ملت عزیز عراق! ما برای نجات شما آمده ایم تا این رژیم کافر و ستمگر را به جهنم
بفرستیم. قیام کنید و به استقبال برادران مومن خود بیایید و دست علفی‌های کافر را از بلاد
خود کوتاه کنید. تکلیف اسلامی و میهنی شما اقتضا دارد که جوانمردانه به سوی جبهه‌ها
هجوم آورید و بکوشید تا جامه ذلت نپوشید. به سوی نبرد با کفر بشتابید و برادران جان‌برکف
رزمنده جمهوری اسلامی را کمک کنید که فردا خیلی دیر است. روح اله الموسوی الخمینی،
۲۲ رمضان المبارک ۱۴۰۲».

بدین ترتیب جنگ ویرانگر هفت‌ساله‌ای آغاز شد که در آن ایران آشکارا جنبه متجاوز
داشت، و در نتیجه نه تنها تمام سرمایه معنوی بین‌المللی را با پیروزی افتخارآمیز خود به
دست آورده بود از دست داد، بلکه سرمایه مادی ده‌ها میلیارد دلار غرامت جنگی را نیز که
می‌توانست دریافت دارد دریافت نداشت، و این سیاست تهاجمی کوتاه‌بینانه در عین آن که

صدام حسین را از سقوط حتمی نجات داد، سپاه پاسداران آموزش ندیده و بی تجربه ایران را در سرزمینی بیگانه به جنگی فاجعه آمیز کشانید که به جای پیروزی صدر اسلامی، بزرگ ترین کشتار تاریخ ایران را از دوران بعد از مغول، و تلخ ترین انزوای سیاسی این کشور را در صحنه بین المللی، به اضافه نزدیک به یک میلیون نفر کشته و معلول و به برآورد و رسمی خود دولت اسلامی سیصد میلیارد دلار خسارت و ویرانی به بار آورد و سرانجام نیز با تسلیم ایران به متارکه ای بی افتخار و نوشیدن جام زهر کدائی از جانب آغازکننده این جنگ تهاجمی بی معنی به پایان رسید، و روشن ترین خاطره ای که از آن در افکار عمومی جهانیان و در صفحات تاریخ باقی ماند این گزارش خبرگزاری های بین المللی بود که:

«اعزام چند صد هزار بچه به کشتارگاه از جانب جمهوری اسلامی ایران بزرگ ترین کشتار کودکان در تاریخ جهان است. در این فاجعه تا کنون ۳۰۰/۰۰۰ کودک ایرانی به قتلگاه فرستاده شده اند. این کودکان غالباً از کلاس های درس روانه کشتارگاه می شوند و بدانها گفته می شود که پس از شهید شدن با کلیدی که از طرف نایب امام زمان در اختیارشان گذاشته شده است درهای غرفه های خاص خویش را در بهشت خواهند گشود و در آنجا آماده پذیرائی از خانواده های خود خواهند شد.»

روزنامه هرالد تریبیون در ۷ اکتبر ۱۹۸۵ خود گزارش داد که «منابع تحقیقاتی خارجی شمار تلفات ایران را در جنگ با عراق هشتصد هزار نفر و شمار تلفات عراق را ششصد هزار نفر برآورد کرده اند که جمع آنها از مجموع تلفات اروپای غربی در جنگ جهانی دوم بیشتر است»، و هفته نامه اکسپرس در همان هنگام محاسبه کرد که فکتورهای خرید اسلحه برای دو طرف از ۲۰۰ میلیارد دلار فراتر رفته است. «انستیتوی بین المللی بررسی های صلح» استکهلم

که معتبرترین مرکز نوع خود در جهان است، در گزارش سالانه سپتامبر ۱۹۸۴ خود تصریح کرد که در مدت جنگ ایران عراق، موسسات دولتی یا شرکت‌های خصوصی ۳۱ کشور امریکا، شوروی، چین، آلمان، فرانسه، انگلستان، ایتالیا، یونان، اسپانیا، پرتغال، چکوسلواکی، بلغارستان، لهستان، یوگسلاوی، اتریش، سوئیس، اسرائیل، سوریه، یمن جنوبی، کره شمالی، کره جنوبی، فیلیپین، تایوان، ویتنام، پاکستان، افریقای جنوبی، آرژانتین، برزیل، الجزایر، لیبی، اتیوپی، به جمهوری اسلامی ایران اسلحه فروخته اند. کتاب پر سروصدای جاسوس اسرائیلی «اری بن مناشه» که در سال ۱۹۹۲ درباره معاملات اسلحه اسرائیل با ایران توسط خود او در نیویورک منتشر شد (و ترجمه فارسی آن در امریکا به چاپ رسیده است) رقم پرداختی جمهوری اسلامی را بابت خرید اسلحه در عرض هفت سال جنگ ۸۲ میلیارد دلار برآورد کرده است. درباره نحوه این معاملات وی می‌نویسد: «کالایی را که فقط سی هزار دلار ارزش داشت به ۴۵۰ هزار دلار به ایران می‌فروختیم و پولش را هم نقداً دریافت می‌کردیم».

با همه اینها، دولتمردان اسرائیلی که هشتاد میلیارد دلار سلاح فروختند، هیچ

حق‌شناسی نسبت بدین مشتری دست و دل باز نشان ندادند:

«باید صریحاً بگویم که جنگ ایران و عراق مستقیماً به منافع اسرائیل خدمت می‌کند»

(اسحق شمیر، نخست وزیر اسرائیل).

«جنگ ایران و عراق مسلماً ما را به دردسر مزمن دچار نمی‌کند. البته ایران مدعی است

که می‌خواهد بیت المقدس را آزاد کند، ولی برای رسیدن به آنجا باید از عراق و اردن بگذرد،

یعنی اول این دو کشور را ویران کند، و این درست همان چیزی است که ما می‌خواهیم، زیرا

در این راه خود ایران هم ویران خواهد شد» (رافائل ایتان، رئیس ستاد ارتش اسرائیل).

«امیدواری همه ما اسرائیلیان این است که بنیادگرایی ایران در این جنگ پیروز نشود، زیرا در آن صورت همه خاورمیانه در ظلمت قرون وسطائی فرو خواهد رفت. البته ما خواهان پیروزی عراق نیز نیستیم و به این ترتیب با دو رویارویی مختلف نظامی و استراتژیک رو به رو هستیم» (شیمون پرز، نخست وزیر اسرائیل).

«واقعیت این است که برنده واقعی جنگ ایران و عراق اسرائیل است. درست به همین جهت است که زمامداران اسرائیل ادامه این جنگ پایان‌ناپذیر را با کمال خوشوقتی استقبال می‌کنند» (لوموند، ۲۳ سپتامبر ۱۹۸۴).

این تراژدی مرگ و خون از آغاز تا پایان با فریب‌کاری‌های نفرت‌انگیز نیز همراه او بود، که در همه آنها پیمبران و امامان در خدمت هدف‌های تبلیغاتی کارگزاران ولایت فقیه به کار گرفته می‌شدند، و از جمله این فریب‌کاری‌ها حدیث‌های تازه‌ای بود که به شیوه سنتی هزار ساله جعل می‌شد و به همان شیوه سنتی «حدیث معتبر» شناخته می‌شد، از نوع حدیثی که حجه الاسلام رضوانی، نماینده مجلس شورای اسلامی و عضو کمیسیون دفاع این مجلس، در جلسه عمومی مجلس قرائت کرد:

«حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند: همانا که قبل از قیام حضرت مهدی عجل‌اله تعالی فرجه الشریف مردی از ذریه پیغمبر در ایران قیام می‌کند و سپاهیان او به مدت هشت ماه یا هجده ماه می‌جنگند و پس متوجه بیت المقدس می‌شوند، و دیری نمی‌گذرد که از قم به فلسطین می‌رسند، و در آنجا خانه به خانه و سنگر به سنگر به سراغ یهودیان صهیونیست می‌روند و آنها را بیرون می‌کشند و سرشان را مثل گاو میش می‌برند».

شرم‌آورترین این فریب‌کاری‌ها، تقلبی بود که ماه‌های پیاپی به طور پیگیر، از طریق

همه رسانه‌های گروهی، روزنامه‌ها، رادیوها، تلویزیون، و از فراز همه منبرها و در همه نمازهای جمعه صورت گرفت برای این که شمار بیشتری از نوجوانان جوانان ساده‌لوح را غالباً از روی نیمکت‌های مدارس به مرداب‌های دجله و به روی مین‌های عراقی و از آنجا به کام مرگ بفرستند.

خود خمینی در کتاب ولایت فقیه در نقل «توقیع» امام زمان درباره روایان احادیث، تصریح کرده بود که امام در این توقیع فرموده اند که تا زمان ظهور مجدد خود از انظار غایب خواهند بود و آن کسانی که پیش از ظهور ادعای دیدار امام غایب را بکنند دروغگو و مفتری هستند. ولی خود او در زمان جنگ با عراق، دستگاه‌های تبلیغاتی رژیم را مأمور کرد یا لاقلاً با این طرح فریب‌کارانه آنان موافقت کرد که صدها بار مدعی آن شوند که همین امام زمان به صورت سید نورانی یا با اونیفرم پاسداران انقلاب، سوار بر اسب سفید یا بر تانک چیفتن با کالاشنیکف یا مسلسل فرماندهی «سربازان اسلام» را در جنگ با قوای کفر صدام علفی به عهده گرفته و با آنها آبگوشت خورده است. در همان آغاز جنگ وی خطاب به سپاه پاسداران گفت: «شما الان تحت فرماندهی مستقیم امام زمان هستید که شما را شخصاً مراقبت می‌کنند. گزارش اعمال شما را هم صبح به صبح برای ایشان علیه السلام می‌فرستند»، و چند هفته بعد در پیام خود به مناسبت روز ارتش تأکید کرد که: فرق است میان آنهایی که فرماندهی مستقیم‌شان را صاحب الزمان روحی فداه شخصاً به عهده دارد و آنهایی که صدام علفی فرمانده آنها است». از آغاز جنگ عراق، تا روزی که صاحب الزمان از پرمدعائی این جنود خود خسته شد و آنها را در بیابان‌های بصره و لجنزارهای کوت العماره به حال خود گذاشت و دیگر نشانی از او دیده نشد، صدها گزارش ساختگی به طور منظم در روزنامه‌ها و

رادیو و تلویزیون منتشر شد که هرکدام از آنها صحنه‌سازی تازه‌ای برای شرکت دادن امام زمان در یکایک حوادث کوچک و بزرگ جبهه جنگ بود و برخی از آنها به قدری ناشیانه بود که حتی برای یک کودک دبستانی نیز قبول آن دشوار بود، و با وجود این تقریباً کلیه کارگردانان حکومتی ولایت فقیه بر آنها صحنه نهادند و همه وعاظ و روضه‌خوانان نیز در بالای منبرها و در نمازهای جمعه درباره آن داد سخن دادند بی آن که بعدها معلوم کرده باشند که چرا با همه این دخالت‌های شخصی صاحب الزمان قوای اسلام مجبور شدند با دادن صدها هزار تلفات و چند برابر بیشتر زخمی و ناقص‌العضو در طول هفت سال، سرانجام دست از پا درازتر به پشت جبهه باز گردند، نه به خاطر این که خود مردانه نجات‌یافته و فداکاری نکرده بودند، بلکه به خاطر این که آخوند اعظم و آخوندهای بزرگ و کوچک وابسته بدو نتوانسته بودند بفهمند که در یک جنگ قرن بیستمی با تکنولوژی پیشرفته‌تری بر حریف می‌توان پیروز شد و نه با فرستادن امواج بیشتری از بچه‌ها و نوجوانان به روی مین‌های دشمن، و احتمالاً تکرار پی‌اپی همین جهالت و افزایش منظم شمار قربانیان آن بود که حوصله امام زمان را به سر رسانید و او را به ترک نهائی این میدان وا داشت.

ماه‌ها و سال‌ها سازمان ملل متحد و زمامداران مختلف اسلامی و اروپائی کوشیدند تا در شرایطی که منافع و حیثیت سیاسی ایران را تأمین می‌کرد این کشور را به قبول متارکه جنگ وا دارند، ولی هربار این کوشش با پاسخ منفی شخص خمینی — و غالباً علی‌رغم نظر مسئولان ارتش — رو به رو شد. حتی یک ماه پیش از اعتراف به شکست وی با ستیزه‌جویی لجوجانه گفت: «به ما می‌گویند صلح بکنیم. چه جوری صلح بکنیم؟ با کی صلح بکنیم؟ مگر می‌شود پیغمبر اسلام با ابوجهل صلح بکند؟ . . . ما که ادعا می‌کنیم مسلمان ایم بنشینیم

سر میز و با صدام مصالحه کنیم؟ حالا جواب خدا هیچ که باید بدهیم، جواب انبیاء هیچ که باید بدهیم، جواب ملائکه اله هیچ که باید بدهیم، جواب مستضعفین هیچ که باید بدهیم، ولی جواب ملت عراق را چه بدهیم؟ چه صلحی ما داریم که بکنیم؟ این قدر شهید داده ایم حالا بنشینیم سر یک میز و با آنها صحبت کنیم؟ ما با اینها هیچ مصالحه‌ای نداریم که بکنیم. به این آدم‌هایی که برای صلح رفت و آمد می‌کنند بگوئید نیابند اینجا، ما هیچ وقت این جنگ را رها نخواهیم کرد. ما مثل حسین وارد جنگ شدیم و مثل حسین هم جنگ خواهیم کرد. این دنیائی که هی فریاد می‌زند که بیائید با هم مصالحه کنید اینها مثل این که اسلام را شناختند.»

و تنها یک ماه بعد از آن، همین فرمانده رجزخوان در شرایطی حقارت آمیز، هم قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت سازمان ملل متحد را پذیرفت و هم پیروزی نهائی صدام علفی را، منتها این بار همه تقصیرها را گردن خدا گذاشت:

«به واسطه حوادث و عواملی که از ذکر آن خودداری می‌کنم با قبول قطعنامه شورای امنیت ملل متحد در زمینه آتش‌بس موافقت نمودم و در مقطع کنونی آن را به مصلحت انقلاب و نظام می‌دانم. قبول این مسئله برای من از زهر کشنده‌تر است، ولی همه ما باید به رضایت حق تعالی گردن نهیم و من نیز راضی به رضای خدایم و برای رضایت او این قطره خون و آخرین نفس بجنگم، اما امروز به امید رحمت و رضای خدا از هر آنچه گفته بودم گذشتم و اگر آبرویی داشتم با خدا معامله کردم. می‌دانم که در آینده ممکن است افرادی آگاهانه یا از روی ناآگاهی در میان مردم این مسئله مطرح نمایند که پس ثمره آن همه خون‌ها و شهادت‌ها و ایثارها چه شد؟ ولی یقیناً اینها از عوالم غیب و از فلسفه شهادت بی‌خبرند.»

خداوندا! تو می‌دانی که ما سر سازش با کفر را نداریم، ولی استکبار جهانی و امریکای جهان‌خوار گل‌های باغ رسالت تو را پرپر کردند. خودت تلخی این روزها را به شیرینی فرج حضرت بقیه‌اله ارواحنا لتراب مقدمه‌الفداء جبران فرما!»

.....

دشمنی غریزی روح‌اله‌خمینی با هر گونه دانش غیرمذهبی جهان امروز، بازتابی از دشمنی سنتی آخوندهای همه مذاهب در هر مقطع زمانی و مکانی با همه مردان واقعی دانش، با ابن‌سیناها، رازی‌ها، گالیه‌ها، داروین‌ها، اینشتاین‌ها است. خود فقه اعظم از این واقعیت چنین پرده برداشت:

«ما دانشگاهی را که شعارش این باشد که می‌خواهیم ایران متمدن و آباد داشته باشیم و رو به تمدن بزرگ برویم نمی‌خواهیم. این جور دانشگاه ما را وابسته به خارج می‌کند. ما با دانشگاه از اساس مخالف ایم. ما اساتید دانشگاهی را می‌خواهیم که رو به غرب و شرق نداشته باشند، آتاتورک نباشند، تقی‌زاده هم نباشند.»

در همان نخستین ماه‌های جمهوری ولایت فقیه، وی تصریح کرد که: «همه گرفتاری‌های ما از این دانشگاه‌ها و دانشگاه‌دیده‌ها است. هر چه می‌کشیم از این طبقه‌ای است که ادعا می‌کند روشنفکریم و حقوقدان ایم و دانشگاه‌دیده ایم. هر چه ما می‌کشیم از اینها است.» وقتی بدو گفته شد که بر اثر سیاست سخت‌گیرانه آخوندها فرار مغزها از ایران شدت گرفته است، جواب داد:

«می‌گویند مغزها فرار می‌کنند. به جهنم که فرار می‌کنند، چه بهتر که این مغزهای پوسیده فرار کنند. اینها که همه‌اش دم از علم و تمدن می‌زنند بگذارید فرار کنند. ما علم و

دانشی را که اینها از غرب می‌آورند نمی‌خواهیم. اگر شما هم فکر می‌کنید که در اینجا جایتان نیست فرار کنید، راه باز است»، و این باز بودن راه، ده‌ها هزار نفر از آنهائی را که برای آموزش و تخصص هر کدام از آنان میلیون‌ها ریال از دارائی ملی یا از دارائی‌های خصوصی خرج شده بود به بیرون از مرزها فرستاد و به رایگان تحویل کشورهای دیگر و ملت‌هائی دیگر داد که برای مغز بیش از عمامه ارزش قائل بودند. وزیر خارجه همین جمهوری ولایت فقیه، صادق قطب‌زاده، شماره پزشکان ایرانی را که پس از انقلاب در ایالات متحده و کانادا مشغول کار شدند بیش از ۱۷/۰۰۰ نفر اعلام کرد. و مسلماً نیازی بدین تذکر نیست که این مغزهای فراری به غیر از پزشکان، مهندسان، فیزیک‌دانان، شیمی‌دانان، ریاضی‌دانان، معماران، استادان دانشگاهها، اقتصاددانان، حقوق‌دانان، کارشناسان کشاورزی و صنعتی، پژوهشگران و هنرمندان و بسیار متخصصان دیگر را نیز شامل می‌شدند که اکنون همه آنها در ده‌ها کشور مختلف جهان موفقانه مشغول کارند.

و درست در همین سالها، به موجب گزارش جامعه معلمان ایران، در خود ایران ۵/۰۰۰ استاد و استادیار و ۶۵/۰۰۰ دبیر و آموزگار مشمول پاک‌سازی قرار گرفتند که ۲/۰۰۰ تن از آنها اعدام و ۶/۰۰۰ نفر زندانی شدند. محمد علی رجائی وزیر آموزش و پرورش که بعداً به ریاست جمهوری رسید، در مجلس جمهوری اسلامی اعلام کرد که در دوران خدمت او ۲۰/۰۰۰ معلم از کار برکنار شده‌اند. سید علی خامنه‌ای در زمان ریاست جمهوری خود اظهار نظر کرد که «طیب ایرانی باید از درون اسلامی خودش بجوشد» و محمد بهشتی اعلام کرد که معتقدات مکتبی افراد برای احراز مشاغل مهم‌تر از تخصص و علمی و فنی آنها است. کاظم اکرمی وزیر آموزش و پرورش وظیفه نظام آموزشی را پرورش خلیفه اله دانست و نه تربیت متخصص، و

سئوالات امتحانی دانشگاه‌ها بر این طراحی شد که «شیطان نر است یا ماده، و خوراک‌های بهشتی تفاله دارد یا ندارد، و اصحاب حضرت مهدی در هنگام ظهور او به عدد اصحاب کهف خواهند بود یا اصحاب کربل؟ و شکل عزرائیل از نظر محتضرن زشت است یا زیباست؟» و مواد مسابقه ورودی دانشکده فنی امام جعفر صادق شرعیات و تاریخ اسلام و قرائت قرآن و صرف و نحو زبان عربی اعلام شد.



واقعیتی که در خود ایران تقریباً بر همه ایرانیان ناشناخته است، ولی از نظر بین‌المللی بارها مورد ارزیابی قرار گرفته است، این است که مردی که نزدیک ده سال بر ایران حکومتی مطلقه داشت و عملاً صاحب اختیار جان و مال همه افراد بود، از دیدگاه روان‌پزشکی همه آثار یک بیماری روانی از نوع سادیسزم را در صورت پیشرفته‌ای از کینه‌توزی و انتقام‌جوئی و عطش خون و کشتار در خود جمع داشت، و شاید از همین بابت بود که در همان آغاز زمامداری خود بیماران روانی سابقه‌دار دیگری چون شیخ صادق خلخالی و اسداله لاجوردی را به مناصبی گماشت که بیش از همه مستلزم خون‌ریزی بود. روان‌پزشکان متعدد بعدها در تحلیل و تجزیه نوشته‌های او شواهد بسیاری را از گرایش ناخودآگاه وی به خون و مرگ مورد بررسی قرار دادند که چندین گزارش درباره نتایج این بررسی‌ها منتشر شده است.

نخستین ارزیابی واقع‌بینانه از مشخصات روانی روح خمینی را در توصیفی می‌توان یافت که محمد حسنین هیکل روزنامه‌نگار و سیاستمدار سرشناس مصری، پس از دیدار خود با وی در مصاحبه‌ای با هفته‌نامه انگلیسی سندی تایمز از وی کرد:

«خمینی پدیده‌ای است از چهارده قرن پیش که با سرعت گلوله به قرن بیستم برخورد کرده است، و آنچه از آن با عنوان بحران یاد می‌شود دقیقاً این است که این گلوله در مسیر خود چه چیزهایی را در هم خواهد کوبید. آنچه میان خمینی و ایرانیان تحصیل کرده می‌گذرد بحث یا گفتگویی به مفهوم واقعی کلمه نیست، گفتگویی میان تاریخ و تعصب است.»

در تحلیل دیگری که چندین روان‌پزشک آمریکائی و اروپائی بر اساس بررسی‌های متعدد روان‌شناسی از وی کردند و گزارشی از آن در نشریه آمریکائی **US News and World Reports** به چاپ رسید، خمینی به نوبه خود چنین توصیف شده بود:

انتقام‌جو، یک‌دنده، لجوج، بدگمان، لبریز از حس کینه‌توزی در حدی که این حس در او جای همه دیگر عواطف بشری را گرفته است.»

مهم‌ترین بازتاب این کینه‌توزی بیمارگونه، عطش خون و خون‌ریزی بود که وی آن را به حد یکی از فرائض بنیادی مذهبی بالا برد و رکن رکین قرآن و اسلام دانست، در حدی که درجه اصالت پیامبران همه مذاهب و امامان جهان تشیع را فرع شماره شمشیرهایی دانست که کشیده اند، و دست‌هایی که بریده اند، و قتل‌عام‌هایی که کرده اند، و آدم‌هایی که کشته اند. در سخنرانی شگفت‌آور او به مناسبت سالروز تولد پیامبر اسلام در دیدار با مقامات عالی‌رتبه جمهوری اسلامی، این طرز فکر او را به خوبی منعکس می‌توان یافت:

«یوم‌الہ واقعی روزی است که امیر المومنین علیه السلام شمشیرش را کشید و خوارج را از اول تا به آخر درو کرد و تمام‌شان را کشت. ایام‌الہ روزهایی است که خداوند تبارک و تعالی یک زلزله‌ای را وارد می‌کند، یک سیلی را وارد می‌کند، یک طوفانی را وارد می‌کند، به این مردم شلاق می‌زند که آدم بشوید. امیر المومنین اگر بنا بود مسامحه بکند شمشیر

نمی‌کشید تا هفتصد نفر را یکدفعه بکشد. در حبس‌های ما هم بیشتر این اشخاصی که هستند مفسدند. اگر ما آنها را نکشیم هر یکی‌شان که بیرون بروند آدم می‌کشند. آدم نمی‌شوند اینها». «شما آقایان علما، چرا فقط سراغ احکام نماز و روزه می‌روید؟ چرا هی آیات رحمت را در قرآن می‌خوانید و آیات قتال را نمی‌خوانید؟ قرآن می‌گوید بکشید، بزنید، حبس کنید، چرا شما فقط همان طرفش را گرفته اید که صحبت از رحمت می‌کند؟ رحمت مخالفت با خدا است». «... محراب یعنی مکان حرب، یعنی مکان جنگ. از محرابه باید جنگ پیدا شود، چنانکه بیشتر جنگ‌های اسلام از محراب‌ها پیدا می‌شد». «پیغمبر شمشیر دارد تا آدم بکشد. ائمه ما هم، علیهم السلام، همگی جندی بودند. همگی جنگی بودند. شمشیر می‌کشیدند. آدم می‌کشتند».

«ما خلیفه می‌خواهیم که دست ببرد، حد بزند، رجم کند، همانطور که رسول الله صلی اله علیه دست می‌برید، حد می‌زد، رجم می‌کرد، و همانطور که یهود بنی قریظه را چون جماعتی ناراضی بودند قتل‌عام کرد. اگر رسول اله فرمان داد که فلان محل را بگیرید، فلان خانه را آتش بزنید، فلان طایفه را از بین ببرید، حکم به عدل فرموده است».

«زندگی بشر را باید به قصاص تأمین کرد، زیرا حیات توده زیر این قتل قصاص خوابیده است. با چند سال زندان درست نمی‌شود. این عواطف کودکانه را کنار بگذارید».

عطش خون‌ریزی خمینی برای نزدیکان خود او واقعیتی ناشناخته نبود. در کتاب خیانت

به امید ابو الحسن بنی صدر در این باره خاطره جالبی را می‌توان خواند:

«یکی دو هفته پیش از بازگشت ما به ایران، یکی از نزدیکان خمینی از قول فرزندش

آقا مصطفی برای من نقل کرد که او گفته بود: من همیشه دعا می‌کنم ما به جای شاه زمامدار

نشویم، زیرا این پدری که من می‌شناسم بسیار بیشتر از شاه آدم خواهد کشت». خود خمینی پس از احراز قدرت، با همه سیل خونی که با اعدام‌ها و کشتارهای دسته‌جمعی به راه انداخت، در مجلس معارفه با نمایندگان مجلس خبرگان در قم این کشتارها را کافی ندانست و با تأسف گفت:

«ما اشتباه کردیم که از اول مثل سایر انقلاباتی که در دنیا وارد می‌شود چند هزار از این فاسدها را در مراکز عام سر نبریدیم و آتش نزدیم تا قضیه تمام شود و اشکال برطرف شود». این برداشت خمینی از دین و از سیاست به اتباع او در قلمرو خود ولایت فقیه محدود نمی‌شد، بلکه هر جای دیگر «دنیای اسلام» را هم که ولی فقیه می‌توانست در آن امکان وجود داشته باشد در بر می‌گرفت. یاسر عرفات، دوست بسیار نزدیک نخستین روزهای حکومت او، بعداً در مصاحبه‌ای با کیهان چاپ لندن در این باره گفت:

«شک نیست که پس از ماجرای خونین کشتار فلسطینی‌ها به دست شیعیان در جنوب لبنان، نام خمینی نیز در کنار حافظ الاسد به عنوان قصاب فلسطین ثبت خواهد شد. حقیقت این است که در همان حال که آیت الله خمینی مدعی است که قصد تسخیر بیت المقدس را از طریق کربلا دارد، در کربلای فلسطین دو رژیم تهران و دمشق ایفای نقش یزید و ابن زیاد را علیه ملت فلسطین به عهده گرفته اند. دیروز اریل شارون و آدم‌کشان فالانژ او در صبرا و شتیلا به قتل عام فلسطینی‌ها پرداختند و امروز حافظ الاسد و خمینی هستند که این کار را می‌کنند. ای کاش این آقای خمینی همان طور که در روزهای اول ادعا می‌کرد واقعاً به مصالح اسلام و مصالح فلسطینیان علاقه داشت».

این نحوه عمل که ایران «اسلامی» در کشتار پناهنده‌گان فلسطینی در «تل زعیترا»

توسط سربازان حافظ الاسد و فالانژهای بشیر جمایل با سوریه دست اتحاد دهد، در سیاست خارجی ولایت فقیه مورد استثنائی نبود، زیرا این سیاست خارجی هیچ وقت واقعاً از منافع «امت مسلمان» دفاع نکرد، فقط از منافع سیاسی آخوندان ایران دفاع کرد، و هر جا که این منافع با هم تطبیق نمی‌کرد بی احساس گناهی جانب منافع خودش را گرفت. وقتی که مسلمان متعصبی به نام خالد استانبولی به جرم ترور انور سادات به زندان افتاد، جمهوری اسلامی بانک اعتراض برداشت که اخوان المسلمین در مصر مورد سرکوبی قرار گرفته اند، و به نشان حمایت از خالد استانبولی تمبرواژه‌ای در بزرگداشت او منتشر کرد، ولی هنگامی که حافظ الاسد، دیکتاتور سوریه، همین جماعت اخوان المسلمین را در شهر حما در فوریه ۱۹۸۲ به محاصره گرفت و به مدت دو هفته باران گلوله و خمپاره و بمب از زمین و هوا بر آنها بارید و در یکی از خونین‌ترین کشتارهای قرن ۲۵/۰۰۰ نفر از آنها را به قتل رسانید، نه خود ولی فقیه زبان به اعتراض گشود و نه مقامات عالی‌رتبه جمهوری او واکنشی نشان دادند. تمبر یادبودی نیز به افتخار این اخوان المسلمین چاپ نشد.

همین سیاستمداران ولایت فقیه، در اختلاف سال‌های اخیر ارمنستان مسیحی و آذربایجان مسلمان بر سر ناحیه قره‌باغ جانب ارمنستان را گرفتند، و در ماجرای مبارزه استقلال طلبانه مسلمانان چچن علیه روسیه ارتدکس، به خاطر حفظ روابط دوستانه با روسیه موضوع چچن را اصولاً نادیده انگاشتند، همچنانکه در لبنان به خاطر حزب اله دست‌پرورده خود، از سیاست دولت مسیحی مرکزی علیه شیعیان غیر حزب الهی پشتیبانی کردند.

در مراسم حج سال ۱۳۶۶ سیصد زائر ایرانی را در درگیری عمدی با نیروهای انتظامی سعودی به کشتن دادند ولی چند سال بعد خودشان با این دولت سعودی، علی‌رغم وصیت

صریح «امام راحل» از در دوستی و «برادری» در آمدند. البته در بسیاری از این موارد بر سیاست‌هایی که اتخاذ شد جای ایرادی نبود، زیرا با منافع ملی تطبیق می‌کرد، ولی آنچه پذیرفتنی نبود ریاکاری آنهایی بود که به نام دفاع از حقوق مسلمانان اشک تمساح می‌ریختند و خود از پشت بدانان خنجر می‌زدند.

چه در داخل ایران و چه در خارج ایران، هر صدائی را که در همه این مدت از جانب کارگردانان «جمهوری الهی» ولایت فقیه برخاست صدای تعصب و کینه‌توزی بود، و هر آوائی که به گوش رسید آوای وحش. فضای اجتماعی ایران، مانند فضای سیاسی آن، روز به روز بیشتر به صورت بازتابی از فضای فکری و روانی خود فقیه اعظم، یعنی فضای مرگ و خون در آمد. به جای هزاران فواره‌ای که در پایتخت‌ها و شهرهای جهان متمدن طراوت و آرامش می‌پراکنند، پایتخت تهران با فواره خون بهشت زهرا آراسته شد، و به جای سرودهای خسروانی کهن و نغمه‌های سخنوران شیراز و طوس، غریو گوش‌خراش پاسدارانی که از بام تا شام فریاد مرگ بر این و مرگ بر آن بر می‌داشتند و از خمینی عزیز اجازه خون ریختن می‌خواستند طنین‌افکن شد، و به جای آن که شمار دانش‌اندوزان و آزمایشگاه‌ها افزایش یابد شمار زندان‌ها و زندانیان و اعدام‌شدگان و قربانیان جنگ و درازی صف‌های نان و آب افزایش یافت، و به موازات همه اینها، فهرست القاب و عناوینی که درست در همان ایام از جانب بت‌سازان اسلامی به بت بزرگ جماران و بهشت زهرا داده می‌شد:

«جامعه اسلامی ما سرافراز به رهبری امامی است که ملاک رهبری او جز با پیامبران الهی قابل مقایسه نیست» (علی خامنه‌ای در خطبه نماز عید قربان)؛ «جهش‌های نبوغ‌آمیز امام فراسوی رسالت پیامبران است، آن طور که در قرآن آمده است و آن طور که انبیاء مجری

آن بوده اند» (مهدی بازرگان در کتاب انقلاب در دو حرکت)؛ «رهبر ما یک نفر بیشتر نمی‌تواند باشد. قبل از خمینی این رهبر پیامبر خدا بود، حالا امام خمینی است» (حسین موسوی در مصاحبه با روزنامه لبنانی النهار)؛ «امام خمینی همان زیتونه مبارکه‌ای است که در قرآن از آن یاد شده است. نور اله در زجاجه پیشانی بلند او پیدا است. مصباح وجودش تجلی آیت الهی است. آمده است تا مشیت الهی را در سرتاسر کره ارض تجلی بخشد. ای فرزند علی که ذوالفقار در دست داری، ایران برای تو ننگ است، کره ارض ارزانی حکومت باد! ای سلیمان زمان، بر مسند حکومت بنشین! ای داود عصر، قضاوت کن» (فخر الدین حجازی، نماینده اول تهران در مجلس شورای اسلامی)؛ «امام ما سرور سروران است. تالی تلو معصوم است. والاترین انسان پس از امام زمان است. استقامت را از ابراهیم، عبادت را از زین العابدین، دانش را از امام صادق فرا گرفته است. آن کس انسان کاملی است که تا قیام قیامت دم روح الاهی با فریاد رسا اعلام می‌کند که دیگر هیئات من الذله!» (ماهنامه پاسداران اسلام)؛ «پس از گذشتن چهارده قرن پرتلاطم بر اسلام، دنیا را پیامبرگونه‌ای دیگر نیاز بوده است، و چنین است که خمینی به پا می‌خیزد تا بار دیگر انسان را به خود خدائیش باز آورد، و انقلاب محمدی را تکرار می‌کند، با دم مسیحائی، و صبر ایوبی و عصای موسی، زیرا که خدا او را برای ولایت بر همه زمین برگزیده است» (سرمقاله کیهان تهران)؛ «از عصر حضرت علی تا کنون سابقه نداشته است که رهبری ارتش اسلام را شخصیتی به صلاحیت امام خمینی عهده‌دار شده باشد» (هاشمی رفسنجانی)؛ «خدا گلستانی در ایران درست کرده که امروز رهبری آن را ابراهیم خلیل اله عصر ما در دست دارد. شما ای ملت، کاری کنید که شایسته درک عظمت چنین امامی باشید» (مشکینی در خطبه نماز جمعه).

فراموش مکنیم که حتی پس از مرگ این رهبر، در چرخش این ماشین دروغ کاهشی روی نداد، زیرا میراث‌بران وی به نام مردی که در تمام عمر خود نه یک جمله صحیح فارسی نوشته و نه یک جمله صحیح فارسی بر زبان آورده بود دیوان اشعار عارفانه‌ای منتشر کردند که احتمالاً اگر خود او زنده بود حتی معنی بسیاری از آنها را نمی‌فهمید.



با این همه دوران بت‌سازی برای خمینی مانند هر بت‌ساز دیگری به پایان رسیده است، زیرا صغیران روز به روز بیشتر انسان‌هایی باشعور می‌شوند و مغزشوئی‌شدگان جای خود را به کسانی می‌دهند که با مغز خودشان فکر می‌کنند.

خیلی زودتر از آنچه آیت‌الله‌ها و حجه‌الاسلام‌های ولایت فقیه فکر می‌کنند، هنگام آن خواهد رسید که چون در داستان معروف گی دو موپاسان، نیم‌شبی دستی ناپیدا نوشته سنگ گور فقیه اعظمی را که از جانب بت‌سازان تلوتالی معصوم و تجلی قدس و لاهوت لقب گرفته بود پاک کند و در جای آن بنویسد: آین آرامگاه حجره‌نشین فزونی طلبی است که خدا و دین را در راه کسب قدرت به بهره‌کشی گرفت و ملتی زودباور را به فلاکت مطلق کشانید و صدها هزار نوجوانش را به کام مرگ فرستاد، و اسلام را تنها در چهره مرگ و خون به جهانیان عرضه کرد و در پایان این همه نیز به دنبال سرشکستگی حقیرانه‌ای که از کوتاه‌بینی خود او مایه گرفته بود و نه از کوتاهی مردم او، جام زهر را بر سر کشید، و اگر در دادگاه ملی محاکمه نشد، در دادگاه تاریخ، هم یکی از برترین ویرانگران تاریخ ایران و هم یکی از برترین ویرانگران تاریخ اسلام شناخته شد.

علی‌رغم همه کشتارها و ستمگری‌ها و دروغ‌ها و جمهوری ولایت فقیه نمی‌تواند آینده‌ای برای خود انتظار داشته باشد، بدین دلیل روشن که ساختار آن یک ساختار قرون وسطائی است، در صورتی که دنیای امروز دنیائی قرن بیستمی است که به زودی دنیائی قرن بیست و یکمی خواهد شد، و میان این دو جهان قرون وسطائی و قرون بیست و یکمی همان اختلافی بنیادی وجود دارد که میان ملا باقر مجلسی و اینشتین وجود دارد. وقتی که آخوند بخواد به نام اجرای قوانین الهی مقررات قرون وسطائی خودش را به یک جامعه امروزی تحمیل کند، درست مثل این است که بخواد با شمشیر و سپر صدر اسلامی به جنگ مسلسل و موشک هزاره سوم برود، یا بخواد با گذاشتن پنبه آلوده به روغن بنفشه بر مقعد، سرطان خود را درمان کند.

داعیه اجرای مقرراتی چون دست بردن و سنگسار و قصاص و دیه و تعزیر در جهان متمدن امروزی به همان اندازه ناشیانه یا فریب‌کارانه است که ضوابطی چون حجاب زنان و تعدد زوجات و بردگی و حرمت موسیقی، و ضوابط دیگری چون سم و نشخوار و فلس در حلال و حرام غذاها و قوانین مربوط به بول و غایط و حیض جماع و تطهیر و کر و خمس و زکوه، زیرا که قوانین چه آسمانی و چه زمینی، الزاماً می‌باید همراه تحولات جوامع بشری تحول یابند، چنانکه در جهان مسیحیت تحول یافته‌اند. فراموش نکنیم که تقریباً همه این قوانین سنگسار و قصاص و بردگی و نشخوار در کتاب مقدس Bible نیز وجود دارند — که قوانین اسلامی در غالب این موارد فقط رونوشتی از آنهاست (و تازه خود این قوانین توراتی نیز فقط رونوشتی از قوانین بابلی کهن هستند). با این وصف در هیچ جای جهان مسیحیت، با همه آن که کتاب مقدس مرتباً خوانده می‌شود، و با آن که هر یکشنبه میلیون‌ها نفر به

کلیسا می‌روند، نه مجازات‌ها بر اساس قوانین توراتی انجام می‌گیرد، نه کسی به سراغ برده‌خوری و برده‌فروشی می‌رود، نه دست به قربانی‌های توراتی می‌زند. حتی در جامعه یهودی نیز، در جمع قوم برگزیده خداوند جز خاخام‌ها و دست‌پروردگان تلمودی آنها قسمت اعظم از این قوانین ابدالابادی رعایت نمی‌شوند.

در امریکای بسیار مسیحی، در همان هنگامی که آبراهام لینکلن الغاء بردگی را اعلام می‌کرد در کلیساها این سخن انجیل بر منبرهای روز یکشنبه قرائت می‌شد که «شما بردگان از اربابان خود به همان سان اطاعت کنید که از عیسی مسیح اطاعت می‌کنید»، و منشور جهانی حقوق بشر که در آن تساوی کامل حقوق مردان و زنان به رسمیت شناخته شده است، توسط همان کشورهای مسیحی تدوین شده است که به موجب انجیل آنان «سر مرد مسیح است و سر زن شوهرش، و لاجرم زنان باید اطاعت کامل از مردان کنند».

تلاش‌های رژیم ولایت فقیه برای این که زنان ایران را — که هزار و پانصد سال پیش در کشور خودشان به پادشاهی رسیده بودند و دو هزار و پانصد سال پیش به فرماندهی نظامی، و امروز در خارج از کشور استادان سرشناس دانشگاه‌ها و کارشناسان پژوهشهای هسته‌ای خبرنگاران تلویزیون‌های بزرگ جهان و آرشیوتکت و حقوق‌دان و بازرگان و نویسندگان و روزنامه‌نگار و هنرمندان — در زندان اسلامی خود به درون چادر بفرستد و به دوران ضعیفگی باز گرداند تلاش بی‌فردائی است که، زیرا که چرخ تمدن در نهایت به عقب باز نمی‌گردد، ولو روزی چند چوب لای آن گذاشته شود.

ولی واقعیتی باز هم برتر، این است که نه تنها مکتبی به نام ولایت فقیه، بلکه اساساً طبقه‌ای به نام آخوند شیعه، دیگر در ایران امروز علت وجودی ندارند. روحانیت شیعه در

نخستین قرن هجری، در شرایطی پایه‌گذار شد که ایران برای رویارویی با خلافت بنی امیه و سیاست نژادپرستانه آن نیاز به یک ایدئولوژی مذهبی جدا از ایدئولوژی خلافت دمشق داشت، و این ایدئولوژی را بر اساس امامت — که نوح اسلامی شده رژیم سلطنت موروثی ایران ساسانی بود — و انتقال آن به خاندان علی، دشمن اعلام شده خاندان بنی امیه، پی‌ریزی کرد، و با افسانه همسری حسین بن علی با دختر یزدگرد این امامت را نوعی استمرار پادشاهی ایران دانست. مبارزه ایدئولوژیکی که بدین ترتیب شکل گرفت سنگ زیربنائی مبارزه ملی استقلال طلبانه‌ای شد که چند قرن ادامه یافت و با اعلام استقلال ایران توسط یعقوب صفاری پایان گرفت.

کسانی که مدعی شده‌اند که تشیع پدیده‌ای بود که در داخل خود دنیای عرب به وجود آمد و نه توسط ایرانیان. این نظر شاید تا آن حد که به پیدایش گرایش‌هایی به نام شیعه ابوبکر و شیعه عثمان و شیعه علی پس از درگذشت هر یک از این خلفا توسط شماری محدود از پیروان خاص آنها مربوط می‌شود صحیح باشد، ولی واقعیت تاریخی این است که تشیع مربوط به علی تنها از آن جهت شکل گرفت و با مرور زمان به صورت گرایش سیاسی نیرومندی در داخل جهان اسلام در آمد که ایرانیان آن را زیر حمایت خود گرفتند و در همان زمان که گرایش‌های مشابه یعنی شیعه ابوبکر و عثمان تدریجاً مضمحل شدند، اینان تشیع علوی را به صورت ابزار مبارزه استقلال طلبانه خود علیه خلافت عرب در آوردند.

با پایان عصر امامان، در زمان امام دوازدهم ناپیدائی که اسطوره او به ارزیابی تقریباً همه پژوهشگران، از اسطوره سائو شیانس زرتشتی سر بر آورده بود و کپی اسلام نجات‌دهنده موعود ایران ماقبل اسلامی بود، عصر تشیع مبارز پایان گرفت و دوران تشیع حدیث‌سازان و

کاسب‌کاران آغاز شد، زیرا در نبودن امام زنده فقط راویان احادیث او می‌توانستند رابط شیعیان با حقایق الهی باشند، و به خصوص فقط اینان می‌توانستند وجود بریه‌ای را که قبلاً برای امام زنده فرستاده می‌شد دریافت دارند. نقش واقعی این حدیث‌سازان که در طول شش قرن شمار احادیث «معتبر» را از ۳۰۰ حدیث نخستین به بیش از دو میلیون احادیث کتاب بحار الانوار رسانیدند، بیش از هر چیز این بود که به موازات سایر مکتب‌های مذهبی جهان تسنن، مکتب تشیع را به نشان جدائی اسلام ایرانی از اسلام عربی زنده نگاه دارند. با آغاز دوران صفوی، سومین مرحله تاریخ روحانیت شیعه آغاز شد، و آن رسمیت تشیع در ایران و «حکومتی شدن» آن بود، که صرفاً با هدفی سیاسی و نه مذهبی صورت گرفت، زیرا شاه اسماعیل صفوی و جانشینان او برای مبارزه با استیلاجویی امپراتوری عثمانی که جانشین خلافت‌های اموی و عباسی شده بود، به دوگانگی کامل تشیع و تسنن و رویارویی آشتی‌ناپذیر آنها، نظیر آنچه در جهان مسیحیت میان کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها اتفاق افتاده بود احتیاج داشتند، و این حسابگری سیاسی که بر اشتراک منافع متقابل پی‌ریزی شده بود در عین آن که روحانیت شیعه را به کلی از مفهوم روحانیت دور کرد، آن را از نفوذ مادی و امکان بهره‌برداری مالی گسترده‌ای برخوردار کرد که بعد از سقوط سلسله صفوی نیز همچنان ادامه یافت.

متأسفانه این نفوذ مخرب همزمان با دورانی شد که جهان غرب، با جهش بی‌سابقه، به خصوص به دنبال «عصر فروغ» اروپا (که قبلاً از آن سخن رفت)، دوران استیلاجویی جهانی خود را همراه با دوره پیشرفت‌های فراگیر علمی و صنعتی و آموزشی و فرهنگی خویش آغاز کرد، و روحانیت شیعه ایران به طور منظم به خاطر تأمین وجودیت و حاکمیت خود را بر هر

گونه تماس ایران با این جهش مترقیانه بست. در قرن سرنوشت‌ساز نوزدهم، که شکل‌گیری نظم قرن بیستمی جهان در آن پایه‌گذاری می‌شد — همان قرنی که در نیمه دوم آن ژاپن آینده شکوهمند خود را پایه‌گذاری کرد — ایران با نفوذ شوم یک روحانیت فاسد طماع و واپس‌گرا روز به روز بیشتر رو به ضعف و انحطاط رفت، در حدی که به آستانه سقوط وجودیت تاریخی خود رسید، به خصوص که در نیمه دوم این قرن، روحانیت شیعه شریک تازه‌ای نیز در این راه در قالب دستگاه استعماری انگلستان یافت که ارزیابی مفصلی از آن را در کتاب **Sir Arthur** ارزشمند محمود محمود به نام تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس و در کتاب **Harding** سفیر انگلستان در ایران (یک دیپلمات در شرق، چاپ لندن، ۱۹۲۸) می‌توان یافت: «وجوهی که در اختیار من گذاشته شده بود، در دست من حکم اهرمی را داشت که با آن می‌توانستم مجتهدین شیعه نجف و کربلا و داخل ایران را در ایران و در بین‌النهرین خریداری کنم و با این اهرم هر مشکلی را از میان بردارم».

حقیقت این است که از پایان دوران صفوی به بعد دیگر هیچ علت وجودی برای روحانیت شیعه باقی نمانده بود، نه مانند قرون اول اسلامی به وجود این روحانیت برای مبارزه استقلال‌طلبانه نیاز بود، نه مانند دوران صفوی به وجود او برای تشدید جدائی شیعه و سنی. در شرایط حاضر جهان که اساساً نه برای جهان سنی قدرتی مانده است و نه برای قدرت شیعه، و نقش آخوندان هر دو مجتمع به تلاش برای حفظ موجودیت قرون وسطائی خودشان محدود شده است، دیگر هیچ یک از این شرایط وجود ندارد. موضع استثنائی آخوند شیعه در ایران پایان قرن بیستم نیز، که به شرایط خاص خود ایران مربوط می‌شود، تغییری نهائی در این قانون کلی که برای دستگاه‌های روحانیت سنتی هیچ یک از مذاهب جای زیادی در دنیای

قرن بیست و یکم باقی نمانده است نمی دهد.

به سخن معروف آبراهم لینکلن، همه را می توان برای مدتی فریب داد، عده ای را هم

می توان برای همیشه فریفت، اما همه را برای همیشه فریب نمی توان داد.

تایپ شده توسط: آرش آریامنش